

دریای دانش

مؤسسه مطبوعات بهائی هند بنشر این مجموعه مختصر
مرکب از بعضی از الواح فارسی حضرت بهاءالله جل
ثناؤه توفیق یافت و نامش را دریای دانش نهاد،
امید آنکه طالبان حقیقت از این بحر معرفه لئالی
هدایت برآورند و از سرچشمه دانش یزدانی بیاشامند

DARYAY-I-DANISH

Selected from the
Tablets of Baha'u'llah

Copyright 1985 by the
National Spiritual Assembly of
The Baha'is of India
Third Indian Edition January 1985

Baha'i Publishing Trust
P.O.Box 19
New Delhi – 110001, India

"منم آفتاب بینش و دریای دانش
پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را
زنده کنم . منم آن روشنائی که راه

دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز
که پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم "
حضرت بهاءالله

بسم الله الابهي

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه
مردمان برآستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت
خود و بندگان شوند. هر امری که قلب را راحت
نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی
دارد مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است
اگر بانسانیت مزین و الا پست تر از جمیع مخلوق
مشاهده میشود.

بگو ای دوستان! امروز را غنیمت شمیرید و خود
را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید. از حق میطلبم
جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک
مزین فرماید. إِنَّهُ هُوَ الْمُخْتَارُ.

بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده‌ای را سزا است که بشبنمی
از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و
بستاره های دانائی بیاراست و مردمان را ببارگاه
بلند بینش و دانش راه داد و این شبنم که نخستین
گفتار کردگار است ، گاهی بآب زندگانی نامیده میشود
چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید ؛ و هنگامی
بروشنائی نخستین . و این روشنی که از آفتاب دانش
هویدا گشت ، چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار
شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده
اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از
هر گفته و شنیده . بینائی و دانائی گفتار و کردار را
دست از دامن شناسائی او کوتاه . هستی و آنچه از
او هویدا این گفتار را گواه . پس دانسته شد نخستین
بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد .
اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار

یزدان . آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هر چه آشکار ، نمودار دانائی او . همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو .

نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید .

خوشی آورد و بردوستی افزود و یاد روزگار پیشین

را تازه نمود . سپاس دارای جهان را که دیدار را

در خاک تازی روزی نمود . دیدیم و گفتیم و شنیدیم .

امید چنان است که آن دیدار را فراموشی از پی در

نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از

آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید و در انجمن روزگار

سبز و خرم و پاینده بماند .

اینکه از نامه های آسمانی پرسش رفته بود ، رگ

جهان در دست پزشک دانا است ، درد را می بیند

و بدانائی درمان میکند . هر روز را رازی است و

هر سر را آوازی . درد امروز را درمانی و فردا را

درمان دیگر . امروز را نگران باشید و سخن از امروز

رانید . دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته

و او را بر بستر ناکامی انداخته . مردمانیکه از باده
 خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز
 داشته اند . اینست که خود و همه مردمان را گرفتار
 نموده اند . نه درد میدانند نه درمان میشناسند . راست
 را کژانگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند .
 بشنوید آواز این زندانی را . بایستید و بگوئید ، شاید
 آنانکه در خوابند بیدار شوند .

بگو ای مردگان ! دست بخشش یزدانی آب
 زندگانی میدهد ، بشتابید و بنوشید . هر که امروز زنده
 شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد .
 درباره زبان نوشته بودید ، تازی و پارسی هر دو
 نیکو است . چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن
 بگفتار گوینده است و این از هر دو می آید . و امروز
 چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا
 است هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است .
 ای دوست ! چون گفتار نخستین در روز

پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بان گرویدند . و گروهی چون کردار برخی را با گفتاریکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند . بگو ای پسران خاک ! یزدان پاک میفرماید :

آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و باسایش رساند همان راه ، راه منست . پاکی از آلائش ، پاکی از چیزهائی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد . و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک باشد . و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید . آنکه او آگاه ، این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی میبردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی ماندند . آسمان راستی را روشن تر از این ستاره ای نبوده و نیست .

نخستین گفتار دانا آنکه ، ای پسران خاک ! از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید ،

اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه
چیزها بکار آید . ای دوست ! درخت گفتار را
خوشتر از این برگی نه و دریای آگاهی را دلکش تر
از این گوهر نبوده و نخواهد بود .

ای پسران دانش ! چشم سر را پلک بآن نازکی از
جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید ، دیگر پرده آز
اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود . بگو ای
مردمان ! تاریکی آزرشک روشنائی جان را بپوشاند ،
چنانکه ابر روشنائی آفتاب را . اگر کسی بگوش هوش
این گفتار را بشنود پر آزادی بر آرد و باسانی در
آسمان دانائی پرواز نماید .

چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش
بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده
شود . و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی
بآن مژده داده شد . اگر کردگار بخواهد ، دلهای
مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و
خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید .

ای مردمان! گفتار را کردار باید ، چه که گواه
 راستی گفتار ، کردار است و آن بی این ، تشنگان را
 سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید .
 دانای آسمانی میفرماید : گفتار درشت بجای شمشیر دیده
 میشود و نرم آن بجای شیر ، کودکان جهان ازین بدانائی
 رسند و برتری جویند .

زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای
 هیچ نه . از هر چه هست بگذرید و مرا بیاید . منم
 آفتاب بینش و دریای دانش . پژمردگان را تازه نمایم
 و مردگان را زنده کنم . منم آن روشنائی که راه
 دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان
 را بگشایم و پرواز بیاموزم .
 دوست یکتا میفرماید : راه آزادی باز شده ،
 بشتابید و چشمه دانائی جوشیده ، از او بیاشامید .
 بگوای دوستان ! سرا پرده یگانگی بلند شد ،
 بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید . همه باریک دارید و

برگ یک شاخسار. براستی میگویم ، هر آنچه از نادانی
 بکاهد و بردانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده
 وهست . بگوای مردمان ! در سایه داد و راستی
 راه روید و در سراپرده یکتائی در آئید .
 بگوای دارای چشم ! گذشته آینه آینده است ،
 ببینید و آگاه شوید ، شاید پس از آگاهی دوست را
 بشناسید و نرنجانید . امروز بهترین میوه درخت دانائی
 چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید .
 بگوزبان گواه راستی من است ، او را بدروغ
 میالائید . و جان گنجینه راز من است ، او را بدست آز
 مسپارید . امید چنان است که در این بامداد که جهان از
 روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست
 پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم .
 ای دوست ! چون گوش کمیاب است چندی است
 که خامه در کاشانه خود خاموش مانده . کار بجائی رسیده
 که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده .

بگو ای مردمان! سخن باندازه گفته میشود ، تا
 نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند . شیر باندازه باید
 داد تا کودکان جهان بجهان بزرگی در آیند و در بارگاه
 یگانگی جای گزینند . ای دوست زمین پاک دیدیم تخم
 دانش کشتیم ، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید ، بسوزاند یا برویاند ؟
 بگو امروز به پیروزی دانای یکتا ، آفتاب دانائی
 از پس پرده جان بر آمد و همه پرندگان بیابان از باده
 دانش مستند و بیاد دوست خرسند . نیکو است کسی که بیاید و بیابد .
 ای ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی
 و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی ،
 و اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . و استغفرک یا اِلهی با استغفار
 الَّذِي بِهِ تَهَبُّ رَوَاحِ الْغَفْرَانِ عَلٰى اَهْلِ الْعَصِيَانِ وَ بِهِ
 تُلْبَسُ الْمَذْنِبِينَ مِنْ رِداءِ عَفْوِكَ الْجَمِيلِ . و استغفرک یا
 سُلْطَانِي بِاِسْتِغْفَارِ الَّذِي بِهِ يَظْهَرُ سُلْطَانُ عَفْوِكَ وَ عِنَايَتِكَ
 وَ بِهِ يَسْتَشْرِقُ شَمْسُ الْجُودِ وَ الْاِفْضَالِ عَلٰى هَيْكَلِ الْمَذْنِبِينَ

وَأَسْتَغْفِرُكَ يَا غَافِرِي وَمَوْجِدِي بِاسْتِغْفَارِ الَّذِي بِهِ يُسْرَعَنَّ
الْخَاطِئُونَ إِلَى شَطْرِ عَفْوِكَ وَاحْسَانِكَ وَيَقُومَنَّ الْمُرِيدُونَ
لَدَى بَابِ رَحْمَتِكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَأَسْتَغْفِرُكَ يَا سَيِّدِي
بِاسْتِغْفَارِ الَّذِي جَعَلْتَهُ نَارًا لَتُحْرَقَ كُلُّ الذُّنُوبِ وَالْعَصِيَانِ
عَنْ كُلِّ تَائِبٍ رَاجِعٍ نَادِمٍ بَأْسِي سَلِيمٍ وَبِهِ يَطْهَرُ اجْسَادُ
الْمُمْكِنَاتِ عَنْ كَدُورَاتِ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ وَعَنْ كُلِّ مَا
يَكْرَهُهُ نَفْسُكَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ .

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى

شأنه العظمة والأقدار

حمد مقدس از ذکر و بیان حضرت معبود و
 مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی
 کتب لاتحصی پدید آورد . و از کلمه علیا خلق اولین
 و آخرین ظاهر فرمود . و در هر قرنی از قرون و هر
 عصری از اعصار بمقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد
 تا خلق افسرده را بماء بیان زنده نماید . اوست مبین
 و اوست مترجم ، چه که ناس از ادراک آنچه در کتب
 الهی از قلم اعلی جاری شده و نازل گشته قاصرو
 عاجزند . در هر حال مذکر و هادی و معرف و معلم
 لازم ، لذا سفرا و انبیا و اصفیا فرستاد تا ناس را از
 مقصود تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند و کل
 عارف شوند بودیعه ربانیّه که در ایشان بنفس ایشان گذاشته شده .

انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت
 او را از آنچه با اوست محروم نموده . بیک کلمه خلق
 فرمود بکلمه اخری بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمه
 دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود .
 حضرت موجود میفرماید :

انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه
 است مشاهده نما . بتربیت ، جواهر آن بعرضه شهود
 آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد انتهی .
 اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیده
 بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک مینماید که
 مقصود آنست جمیع نفوس ، نفس واحده مشاهده شوند
 تا در جمیع قلوب نقش خاتم " الْمُلْكُ لِلَّهِ " منطبق شود
 و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع
 را احاطه نماید . حق جلّ جلاله از برای خود چیزی
 اخذ ننموده . نه از اطاعت عالم باو نفعی راجع و
 نه از ترک آن نقصی وارد . در هر آن طیر ملکوت
 بیان باین کلمه ناطق: " جمیع را از برای تو خواستم و

تورا از برای خود " . اگر علمای عصر بگذارند و مَنْ
 على الأرض رائحة محبّت و اتّحاد را بیابند ، در آن حین
 نفوس عارفه بر حرّیت حقیقی آگاه شوند ، راحت اندر
 راحت مشاهده نمایند ، آسایش اندر آسایش . اگر ارض
 بانوار آفتاب این مقام منور شود ، إذا یصدق أن یقال
 "لاترى فیها عوجاً ولا أمتاً" .

و الصّلاة و السّلام على من ابتسم بظهوره ثغر
 البطحاء و تعطر بنفحات قمیصه کلّ الوری الذی أتى لحفظ
 العباد عن کلّ ما یضرهم فی ناسوت الانشاء . تعالی تعالی
 مقامه عن وصف الممكنات و ذکر الکائنات . به ارتفع
 خباء النّظم فی العالم و علّم العرفان بین الأمم . و على آله
 و أصحابه الذین بهم نُصبتْ رایات التّوحید و اعلام التّصر
 و التّفرید . و بهم ارتفع دینُ الله بین خلقه و ذکره بین
 عباده . أسأله تعالی بأن یحفظه عن شرّ أعدائه الذین
 خرقوا الأحجاب و هتكوا الأستار إلى أن نکست رایة الاسلام بین الأنام .
 و بعد عرض میشود نامه آن جناب رسید و نفعه

وصال از او متضوّع . الحمد لله بعد از حکم محکم فراق
 نسیم قرب و لقا مرور نمود و ارض قلب را بماء سرور
 و فرح تازه فرمود . لله الحمد فی کلّ الأحوال . إن شاء
 الله حقّ جلّ جلاله عنایت فرماید و جمیع من علی الأرض
 را بما یحبّ و یرضی هدایت نماید . مشاهده فرمائید ،
 سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن . گاهی
 بحرب مشغول و هنگامی ببلاهای ناگهانی معذب . بأساء
 و ضرّاء ارض را احاطه نموده مع ذلک احدی آگاه
 نه که سبب آن چیست و علّت آن چه ؟ اگر ناصح
 حقیقی کلمه ای فرموده ، آن را برفساد حمل نموده اند و
 از او نپذیرفته اند ، انسان متحیر که چه گوید و چه
 عرض نماید ! دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در
 ظاهر و باطن متحد باشند . آثار نفاق در آفاق موجود
 و مشهود ، مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده اند .
 حضرت موجود می فرماید :

ای دوستان ! سرا پرده یگانگی بلند شد ، بچشم

بیگانگان یکدیگر را مبینید ، همه باریک دارید و برگ
یک شاخسار انتهى .

إن شاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از
اعتساف مقدّس فرماید . اگر ملوک و سلاطین که مظاهر
اقتدار حق جلّ جلاله اند همّت نمایند و بما ینتفع به
مَنْ عَلَى الْأَرْضِ قِيَامَ فَرْمَايَنَد ، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد .
حضرت موجود میفرماید :

خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا : مجازات و مکافات .
و در مقام دیگر بلغت فصیحی میفرماید :

للعَدَلِ جُنْدٌ وَ هِيَ مَجَازَاتُ الْأَعْمَالِ وَ مَكَافَاتُهَا ، بِهِمَا
ارْتَفَعَ خِبَاءُ النَّظْمِ فِي الْعَالَمِ وَ أَخَذَ كُلُّ طَاغٍ زِمَامَ نَفْسِهِ مِنْ خَشْيَةِ الْجَزَاءِ ... انتهى .
و در مقام دیگر میفرماید :

يَا مَعْشَرَ الْأُمَرَاءِ ! لَيْسَ فِي الْعَالَمِ جُنْدٌ أَقْوَى مِنْ

العدل و العقل . براستی میگویم جندی در ارض اقوی
 از عدل و عقل نبوده و نیست . طوبی لملک یمشی و تمشی
 أمام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتابة العدل ، إته
 غرة جبین السلام بین الأنام وشامة وجنة الأمان فی الامکان انتهى
 فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ
 شود ، ارض غیر ارض مشاهده گردد .

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علت اولیّه
 سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید:

لابد بر اینست مجمع بزرگی در ارض برپا شود .

و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح
 اکبر نمایند . و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش
 عالم بصلح محکم متشبث شوند . و اگر ملکی بر ملکی
 برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند . در این صورت
 عالم محتاج مهمّات حریّه و صفوف عسکریه نبوده و
 نیست ، إلا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم .
 اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت . إن

شاء الله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهی اند
 باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند .
 و همچنین میفرماید :

از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق میگردد و
 جمیع عالم یک وطن مشاهده میشود آنست که السن مختلفه
 بیک لسان منتهی گردد ، و همچنین خطوط عالم بیک
 خط . باید جمیع ملل ، نفوسی معین نمایند از اهل ادراک
 و کمال ، تا مجتمع شوند و بمشاورت یگدیگر یک لسان
 اختیار کنند ، چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان
 جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال
 را بآن تعلیم دهند انتهی .

عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خط
 مزین ، در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجه نماید
 مثل آنست که در بیت خود وارد شده . این امور
 لازم و واجب . هر ذی بصرو سمعی باید جهد نماید تا

اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید .

اليوم هيكل عدل تحت مخالِب ظلم و اعتساف

مشاهده ميشود . از حق جلّ جلاله بخواهيد تا نفوس

را از دريای آگاهی بي نصيب نفرمايد چه اگر في الجملة

آگاه شوند ادراك مينمايند كه آنچه از قلم حكمت

جاری و ثبت شده بمنزله آفتاب است از برای جهان .

راحت و امنيت و مصلحت كلّ در آنست و الا هر يوم

بلای جديدي ارض را اخذ نمايد و فتنه تازه ای بر پا

شود . إنشاء الله نفوس عالم موفق شوند و سرج بيانات

مشفقانه را بمصايح حكمت حفظ نمايند . اميد هست

كه كلّ بطراز حكمت حقيقي كه اسّ اساس سياست عالم

است مزین گردند .

حضرت موجود می فرماید :

آسمان سياست بنير اين كلمه مباركه كه از مشرق

اراده اشراق نموده منير و روشن است . ينبغي لكلّ

آمر أن يزن نفسه في كلّ يوم بميزان القسط و العدل ثمّ
 يحكم بين النّاس و يأمرهم بما يهديهم إلى صراط الحكمة
 و العقل انتهى .

اینست اسّ سیاست و اصل آن . حکیم آگاه
 از این کلمه استخراج مینماید آنچه سبب راحت و امنیّت
 و حفظ نفوس و دماء و امثال آنست . اگر صاحبان
 افنده از دریای معانی که در این الفاظ مستور است
 بیاشامند و آگاه گردند کلّ شهادت میدهند بر علوّ بیان
 و سموّ آن . این فانی اگر آنچه ادراک نموده عرض نماید
 جمیع گواهی دهند بر حکمت بالغه الهیّه . اسرار سیاست
 در این کلمه مکنون و آنچه ناس بآن محتاج ، در او
 مخزون . این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل
 که ابصار عالم را بنور حکمت منور فرماید تا کلّ ادراک
 نمایند آنچه را که الیوم لازم است . امروز انسان کسی
 است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید .
 حضرت موجود میفرماید :

طوبی لمن أصبح قائما على خدمة الأمم .

و در مقام دیگر میفرماید :

ليس الفخر لمن يحبُّ الوطن بل لمن يحبُّ العالم انتهى .
 فى الحقيقة عالم يك وطن محسوب است و من
 على الأرض اهل آن . و مقصود از اتحاد و اتفاق كه
 در كتب انبيا از قلم اعلى ثبت شده در امور مخصوصه
 بوده و خواهد بود ، نه اتحاديكه سبب اختلاف شود
 و اتفاق بآن ، علت نفاق گردد . اين مقام اندازه و مقدار
 است و مقام اعطاء كلّ ذى حقّ حقّه است . طوبى لمن
 عرف و فاز و يا حسرةً للغافلين . آثار طبيعت بنفسيها
 بر اين شاهد و گواه ، و هر حكيم بينائى بر آنچه عرض
 شد مطلع و آگاه ، مگر نفوسى كه از كوثر انصاف
 محرومند و در هيما غفلت و حميت جاهليه هائم .
 حضرت موجود میفرماید :

ای پسران انسان ! دين الله و مذهب الله از برای
 حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است ، او را
 سبب و علت نفاق و اختلاف و ضعینه و بغضاء نمائيد .

اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین . آنچه بر این
اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد
و طول زمان او را از هم نریزند انتهی .

امید هست که علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح
عالم قیام نمایند . و بعد از تفکّر و مشورت کامل بدریاق
تدبیر ، هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا
بخشند و بطراز صحّت مزین دارند .

حضرت موجود میفرماید :

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر :

مشورت و شفقت . در جمیع امور بمشورت متمسک
شوید ، چه که اوست سراج هدایت ، راه نماید و آگاهی
عطا کند انتهی .

باید اولِ هر امری آخر آن ملاحظه شود و از

علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقّی و ارتفاع مقام
انسان است اطفال بآن مشغول گردند تا رائحه فساد
از عالم قطع شود و کلّ بهمت اولیای دولت و ملّت در

مهد امن و امان مستریح مشاهده شوند .

حضرت موجود میفرماید :

علمای عصر باید ، ناس را در تحصیل علوم نافع
 امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند . علومیکه
 از لفظ ابتدا و بلفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد
 بود . اکثری از حکمای ایران عمرها بدرس حکمت
 مشغولند و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست انتهی .
 و در جمیع امور باید رؤسا باعتدال ناظر باشند
 چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر
 محروم مشاهده شود . مثلاً حریت و تمدن و امثال آن ،
 مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حد اعتدال
 تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد . اگر این نقطه
 تفصیل شود بیان بطول انجامد و بیم آنست که سبب
 کسالت گردد . از حق جلّ جلاله این فانی سائل و آمل
 که جمیع را خیر عطا فرماید . و فی الحقیقه هر نفس
 دارای او شد دارای کلّ است .

حضرت موجود میفرماید :

زبان خرد میگوید : هر که دارای من نباشد دارای
هیچ نه ، از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید . منم آفتاب
بینش و دریای دانش ، پژمردگان را تازه نمایم و مردگانرا
زنده کنم . منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم
شاهباز دست بی نیاز ، پر بستگان را بگشایم و پرواز ییاموزم انتهی .
و همچنین میفرماید :

آسمان خرد بدو آفتاب روشن : بردباری و پرهیزکاری انتهی .
یا حبیبی ! بحور مفصله در این کلمات مختصره
مسطور است . طوبی لنفس عرفت و شریّت و فزت
و الحسرة للغافلین . این فانی از اهل ارض انصاف طلب
مینماید که فی الجملة گوش لطیف رقیق محبوب را که از
برای اصغای کلمه حکمت خلق شده ، از سبحات و
اشارات و ظنون و اوهام لا یسمنه و لا یغنیه پاک و
ظاهر نمایند تا ناصح اقبال کند باظهار آنچه سبب برکت

عالم و خیرامم است . حال در اکثر ممالک نور اصلاح
مخمود و خاموش و نار فساد ظاهر و مشتعل . دو مملکت
عظیمه که هر دو خود را رأس تمدن و محیی آن و مقنن
قوانین می شمردند ، بر حزبی از احزاب که منسوب بحضرت
کلیم است قیام نموده اند ! ان اعتبروا یا اولی الابصار .
اعتساف شأن انسان نبوده و نیست . در کلّ احوال
باید بانصاف ناظر باشد و بطراز عدل مزین . از حق
بطلبید ، بایادی عنایت و تربیت ، نفوسی چند را از آرایش
نفس و هوی مطهر فرماید ، تا لله قیام نمایند و لوجه تکلم
کنند ، که شاید آثار ظلم محو شود و انوار عدل عالم را
احاطه نماید . ناس غافلند ، مبین لازم است .
حضرت موجود میفرماید :

حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل
عالم . ان شاء الله ، ارض از این دو عطیه کبری محروم
نماند و ممنوع نشود انتهى .

آنچه ذکر شده و میشود نظر بحبّ خدمتی است
که این عبد بجمیع من علی الارض داشته و دارد .

یا حبیبی! در جمیع احوال انسان باید متشبّث شود
 با سبایی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است .
 حضرت موجود میفرماید :

آنچه در این روز پیروز شما را از آلایش پاک
 نماید و باسایش رساند ، همان راه راست بوده و خواهد بود انتهی .

إن شاء الله ، از همت اولیا و حکمای ارض ، اهل
 عالم بما ینفعهم آگاه شوند . غفلت تا کی ؟ اعتساف تا کی ؟
 انقلاب و اختلاف تا کی ؟ این خادم فانی متحیر است ،
 جمیع ، صاحب بصرو سمعند و لکن از دیدن و شنیدن
 محروم مشاهده میشوند ! حبّ این عبد بآن جناب ، خادم
 را بر آن داشت که باین اوراق مشغول شود . و الاّ

فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور
 است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید .
 آثار هرج و مرج مشاهده میشود ، چه که اسبابیکه حال
 موجود است بنظر موافق نمی آید . از حقّ جلّ جلاله
 میطلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بخیر

منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد . اگر
انسان بقدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه
و اعمال طیبه راضیه مرضیه از او ظاهر نشود .

اگر حکما و عرفای مشفق ، ناس را آگاه نمایند
جمیع عالم قطعه واحده مشاهده گردد . هذا حق لا ریب
فیه . یسأل الخادم همّة من کلّ ذی همّة ليقوم علی اصلاح
البلاد و احیاء الأموات بماء الحکمة و البیان ، حباً لله
الفرد الواحد العزیز المنان .

حکمت هیچ حکیمی ظاهر نه مگر به بیان ، و این مقام
کلمه است که از قبل و بعد در کتب ذکر شده ، چه که
جمیع عالم از کلمه و روح آن بمقامات عالیه رسیده اند .
و بیان و کلمه باید مؤثر باشد و همچنین نافذ . و باین
دو طراز در صورتی مزین که لله گفته شود و بمقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد .
حضرت موجود میفرماید :

إنّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال . أمّا

التّفوذ معلق باللّطافة و اللّطافة منوطة بالقلوب الفارغة
 الصّافية . و أمّا الاعتدال امتزاجه بالحكمة الّتی ذکرناها فی الألواح انتهى .
 از برای هر کلمه روحی است لذا باید مکّلم و مبیّن
 ملاحظه نمایند و بوقت و مقام کلمه القا فرمایند چه که از
 برای هر کلمه اثری موجود و مشهود .

حضرت موجود میفرماید :

یک کلمه بمثابه نار است و اخری بمثابه نور و اثر
 هر دو در عالم ظاهر . لذا باید حکیم دانا در اوّل بکلمه ای
 که خاصیت شیر در او باشد ، تکلم نماید تا اطفال
 روزگار تربیت شوند و بغایت قصوای وجود انسانی که
 مقام ادراک و بزرگیست فائز گردند .

و همچنین میفرماید :

یک کلمه بمثابه ربیع است و نهالهای بستان دانش از
 او سرسبز و خرم . و کلمه دیگر مانند سموم انتهى .
 حکیم دانا باید بکمال مدارا تکلم فرماید تا از

حلاوت بیان کلّ بما ینبغی للانسان فائز شوند . ای حبیب
 من ! کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لا تحصی .
 حضرت موجود میفرماید :

عالم را کلمه مسخر نموده و مینماید . اوست مفتاح
 اعظم در عالم ، چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب
 سماء است از او مفتوح . یک تجلی از تجلیاتش در مرآت
 حبّ اشراق نموده ، کلمه مبارکه " أنا المحبوب " در او
 منطبق . بحریت دارا و جامع ، هر چه ادراک شود
 از او ظاهر گردد . تعالی تعالی هذا المقام الأعلى الذی
 کینونة العلوّ و السموّ تمشی عن ورائه مهلاً مکبراً انتهى .
 گویا ذائقه اهل عالم از تب غفلت و نادانی تغییر
 نموده ، چه که از حلاوت بیان غافل و محروم مشاهده
 میشوند . بسیار حیف است که انسان خود را از اثمار
 شجره حکمت ممنوع سازد . ایام و ساعات در مرور است .
 ید قدرت إن شاء الله جمیع را حفظ فرماید و بافق دانائی
 کشاند . إن ربنا الرحمن لهو المؤید العظیم الحکیم

هُوَ الْعَلِيُّ الْعَالِي الْأَعْلَى

ای بلبلان الهی ، از خارستان ذلت بگلستان معنوی
 بشتابید و ای یاران ترابی ، قصد آشیان روحانی فرمائید .
 مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای
 گلزار قدم را گشوده . چشمها را بشارت دهید که وقت
 مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد .
 دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد
 و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده .
 ای عاشقان روی جانان ! غم فراق را بسرور
 وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقاء بیامیزید .
 اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان
 از پی محبوب روان ، در این ایام فضل سبحانی از غمام
 رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق
 مینماید و محبوب جوپای احباب گشته . این فضل را
 غنیمت شمیرید و این نعمت را کم نشمرید . نعمتهای باقیه را

نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید . برقع از چشم
 قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست
 بی حجاب بینید و ندیده بینید و نشنیده بشنوید .
 ای بلبلان فانی ، در گلزار باقی گلی شگفته که
 همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش
 بی مقدار . پس از جان بخروشید و از دل بسروشید
 و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید بیوستان
 وصال درآئید و از گل بی مثال ببوئید و از لقای بی زوال
 حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل
 نشوید و از این رایحه قدس روحانی بی نصیب نمانید . این
 پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند . دلها را
 بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد . قفص بشکند
 و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند .
 چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و
 چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعتها که بانتهای آمده و جز
 باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد . سعی نمائید تا این چند
 نفسی که باقی مانده باطل نشود . عمرها چون برق میگذرد

و فرقهها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد . دیگر چاره
از دست رود و امور از شست . شمع باقی بی فانوس
روشن و منیرگشته و تمام حجات فانی را سوخته .
ای پروانگان ! بی پروا بشتابید و بر آتش زنید
و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق بیائید و بی رقیب
نزد محبوب دوید . گل مستور بی بازار آمد ، بی سترو
حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل میزند ،
چه نیکو است اقبال مقبلین . فهنیئاً للفائزین بأنوار حسن بدیع .

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

ای بندگان ! چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش
است از آن بنوشید ، تا بیاری دوست یکتا از خاک تیره
پاک شوید و بکوی دوست یگانه در آید . از جهان
بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید .

ای بندگان ! آتش پرده سوز ، بر افروخته دست
من است ، او را بآب نادانی می‌فسرید . آسمانها نشانهای
بزرگی منست ، بدیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها
گواه راستی منند ، باین راستی گواهی دهید .
ای بندگان ! دیدن بدیده بوده و شنیدن بگوش .

هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای
گوش نبوده و نیست . گوش نه گوش است که
بدیده از آن نگرانی . چشم نهان باز کن تا آتش یزدان

بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی .

ای بندگان ! اگر درد دوست دارید درمان

پدیدار . اگر دارای دیده بیننده اید گل روی یار در

بازار نمودار . آتش دانائی بر افروزید و از نادان

بگریزید . اینست گفتار پروردگار جهان .

ای بندگان ! تن بی روان مرده است و دل بی

یاد یزدان پزمرده . پس بیاد دوست بیامیزید و از

دشمن بپرهیزید . دشمن شما چیزهای شما است که

بخواهش خود آن را یافته اید و نگاه داشته اید و جان

را بآن آلوده اید . جان برای یاد جانان است آن را

پاکیزه دارید ، زبان برای گواهی یزدان است آن را

بیاد گمراهان میلانید .

ای بندگان ! براستی میگویم : راستگو کسی است

که راه راست را دیده . و آن راه یکی است و خداوند

آن را پسندیده و آماده نموده . و این راه در میان

راهها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان ،

هرکس باین راه نرسیده ، آگاه نه و بی راه بوده .
اینست سخن یکتا خداوند بی مانند .

ای بندگان ! روزگار بنگاه دیوان است ، خود
را از نزدیکی او نگاه دارید . دیوان ، گمراهانند که در
خوابگاه فراموشی با کردار تباه آرمیده اند . خواب
آنها خوشتر از بیداری است و مردن آنها دلکش تر از زندگی .
ای بندگان ! نه هر تن دارای روان است و نه
هر کالبد دارای جان . امروز دارای روان تنی است
که بجان آهنگ کوی جانان نموده . انجام هر آغاز
امروز است ، خود را کور مکنید ، دوست یکتا نزدیک
است ، خود را دور منمائید .

ای بندگان ! تنهای شما مانند نهالهای باغستان
است و از بی آبی نزدیک بخشکی است . پس بآب آسمانی
که از ابر بخشش یزدانی روانست تازه نمائید . گفتار
را کردار باید . هر که گفتار را پذیرفت مرد کردار
اوست و گر نه مردار به از اوست .

ای بندگان! سخن دوست شیرین است، کو کسی
 که بیابد؟ کجاست گوشه‌ی که بشنود؟ نیکو است کسی
 که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جزاوست در
 رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و بمینوی پاینده راه یابد.
 پروردگار جهان میفرماید:

ای بندگان! از خواهشهای خود بگذرید و آنچه
 من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی راهنما نروید
 و گفتار هر راه نما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان
 گمراهانند و راه راست را نیافته اند. راهنما کسی است
 که از بند روزگار آزاد است و هیچ چیز او را از
 گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان! راستی پیشه کنید و از بیچارگان
 رو برمگردانید و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید.
 ای بندگان! از کردار بد پاک باشید و بگفتار
 پروردگار رفتار کنید. اینست سخن خداوند یکتا.

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْكِبْرِيَاءُ

ای سلمان! در هر امور اقتدا بحق کن و بقضایای
 الهی راضی باش. ملاحظه کن که این غلام، مع آنکه
 از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور براو سخت شده
 و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین
 بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغولند، چنان
 منیر و مستضیء است که به اشراق السّموات و الارض.
 و چنان ما بین ناس مشهود که گویا ابدای ضرّی براو وارد نشده.
 از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت دنیا منال. در کلّ
 احوال بما ناظر باش، چه که کلّ آنچه مشهود، مفقود
 خواهد شد. اینکه مشاهده مینمائی که بعضی از ناس
 بعزّت دنیا مسرورانند و بعلوّ آن مغرور، این از غفلت
 آن نفوس است. و هر ذی بصرو ذی نظری شهادت
 میدهد که این قول حقّ است و این بیان از مشرق

تبیان اشراق نموده ، چه که کلّ عالمند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است . و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیّر . لذا معلوم و محقق است نفوسیکه باین امور دل بسته اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده اند .

در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید . سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید . آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه . مگر آنکه نفسی لاظهار امرالله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید . و نیکو است حال او که لحبّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید . این است که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبّت او لازم است . ای سلمان ! دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب راجع

خواهند شد . از خدا می‌طلبم که جمیع احبّای خود را مؤیّد فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی بآن فائز شد ابداً بغير الله ناظر نبوده و نخواهد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد . محزون مباش که بلقاء فائز نشدی . قد کتب الله لك أجر من حضر بين يديه . إن شاء الله سعی کن که از تو اعمال حقّ ظاهر شود و بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند .

أن اقبل إلى الله بقلب طاهر و نفس زكیة و لسان صادق و بصر مقدّس . ثم ادعوه فی كلّ الأحوال ، إنّه معین من اقبل إليه و إنّه لهو الغفور الرحیم . قد سمعنا ضجيج الاسراء من أهلی و أحبّتی . لله الحمد بما جعلونی و أهلی و أحبّتی أسارى فی سبيله . لو نزول الشمس لا يزول هذا الذکر فسوف يظهر الله ما أراد إنّه لهو العزيز القدير .

از برای احدی از اسراء الا اسم الله میم علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشد . و لکن جمیع را

تکبیر برسانید و امور کلّ مشهود است . یک لوح
مخصوص جناب عبد الوهّاب نازل شد برسانید . و لو
نزل بلسان القوم و قواعدهم الظّاهرة و لكن یکفی من
على الأرض لوهم يشعرون . در الواح اطراف اسم
معین نشده و لكن عند الله معلوم و مشهود . و هر یک
از الواح باقتضاء نازل . طوبی لمن يعرف و يكون من
الشّاکرین . یک جعبه نبات بجهت حضرات موصل داده شد ، برسانید .
نسئلك اللهم بالذین جعلهم الأشقیاء أسارى من
الزّوراء إلى الحدباء و بالنسبة التي كانت بينهم و بین
مظهر أمرک بأن تثبت احبّاءک على حبّک ثم استقمهم
على ما كانوا عليه فی انتشار أمرک . فیا الهی أنت ترى
و تعلم ما ورد عليهم فی حبّک و رضائک بحيث بکت عليهم
عیون أصفیائک و أهل سرادق مجدک . أسألك بأن لا
تحرمهم من عواطفک و الطافک ثم اسکنهم فی جوار
رحمتک فی الدّنيا و الآخرة . إنک أنت على کلّ شیءٍ قدير .

روشنی هر نامه

نام زنده پاینده بوده

ای بندگان! سزاوار اینکه در این بهار جانفزا
از باران نیشان یزدانی تازه و خرم شوید . خورشید
بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده . با
بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را
در این جامه بشناخت .

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن
را بادهای نافرمانی خاموش نمائید . روز ستایش
است ، باسایش تن و آرایش جان پردازید . اهریمنان
در کمینگاهان ایستاده اند ، آگاه باشید و بروشنی نام
خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید . دوست بین باشید نه خود بین .
بگو ای گمراهان پیک راستگو مرده داد که

دوست می آید ، اکنون آمد ، چرا افسرده اید . آن
پاک پوشیده بی پرده آمد ، چرا پژمرده اید . آغاز
وانجام ، جنبش و آرام آشکار . امروز آغاز در انجام
نمودار و جنبش از آرام پدیدار . این جنبش از گرمی
گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد . هر که این
گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد
افسردنی که هرگز بر نخاست ! امروز مرد دانش کسی
است که آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار
او را از کردار دور ننمود . مرده کسی که از این باد
جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته
مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آزرگردان بماند .
ای بندگان ! هر که از این چشمه چشید بزندگی
پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد .
بگو ای زشت کاران ! آزما را از شنیدن آواز
بی نیاز دور نمود ، او را بگذارید تا راز کردگار بیابید
و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است .

بگو ای نادانان! گرفتاری ناگهان شما را از پی ، کوشش
نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند . اسم بزرگ
خداوند که بزرگی آمده بشناسید . اوست داننده و دارنده و نگهدارنده .

هُوَ الْمَالِكُ بِالْإِسْتِحْقَاقِ *

قلم اعلی میفرماید: ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را ، که چشم ملاً اعلی باوروشن و منیر است ، ادنی العباد شمرده ای . غلام توقّعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد داشت ، چه که لازال هریک از مظاهر رحمانیه و مطالع عزّ سبحانیه که از عالم باقی بعرضه فانی برای احیای اموات قدم گذارده اند و تجلی فرموده اند ، امثال تو ، آن نفوس مقدّسه را که اصلاح اهل عالم منوط و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده ، از اهل فساد دانسته اند و مقصّر شمرده اند .
 قد قضی نحبهم فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم .
 بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن ، مفسد و مقصّر

*این لوح مبارک خطاب بصدر اعظم عثمانی نازل شده و بلوح رئیس معروف است

بوده ، جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده اند که محلّ سیاط
قهر

و غضب شده اند ؟ در هیچ مذهب و ملتّی اطفال مقصّر نبوده اند . قلم حکم الهی از
ایشان مرتفع شده ، و لکن شرارهٔ ظلم و اعتساف تو جمیع را احاطه نموده . اگر از اهل
مذهب و ملتّی ، در جمیع کتب الهیّه و زبرقیّمه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی
نبوده و نیست . و از این مقام گذشته ، نفوسی هم که بحق قائل نیستند ارتکاب چنین
امور ننموده اند ، چه که در هر شیء اثری مشهود و احدی انکار آثار اشیاء ننموده
مگر جاهلی که بالمرّه از عقل و درایت محروم باشد . لذا البتّه ناله این اطفال و
حنین این مظلومان را اثری خواهد بود .

جمعی که ابداً در ممالک شما مخالفتی ننموده اند و با دولت عاصی نبوده اند
در ایّام و لیالی در گوشه ای ساکن و بذکر الله مشغول ، چنین نفوس را تاراج نمودید
و آنچه داشتند بظلم از دست رفت . بعد که امر بخروج این غلام شد بجزع آمدند و
نفوسی که

مباشرنفی این غلام بودند مذکور داشتند که باین نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت

ایشان را نفی ننموده ، اگر خود بخواهند با شما بیایند ، کسی را با ایشان سخنی نه . این فقراء خود مصارف نمودند و از جمیع اموال گذشته بلقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرّة اخری با حق هجرت کردند ، تا آنکه مقرّ حبس بهاء حصن عکا شد . و بعد از ورود ضبّاط عسکریّه کلّ را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً ، صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند . شب اوّل جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند ، چه که باب قشله را ضبّاط عسکریّه اخذ نموده و کلّ را منع نمودند از خروج . و کسی بفر این فقراء نیفتاد ، حتی آب طلبیدند احدی اجابت ننمود . چندیست که میگذرد و کلّ در قشله محبوس و حال آنکه پنج سنه در ادرنه ساکن بودیم ، جمیع اهل بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند بر تقدیس و تنزیه این عباد . در حین خروج غلام از ادرنه یکی از احبّای الهی بدست خود خود را فدا نمود ، نتوانست این مظلوم را در

دست ظالمان مشاهده نماید . و سه مرتبه در عرض راه ، سفینه را تجدید نمودند . معلوم است ، بر جمعی اطفال از حمل ایشان از سفینه بسفینه ، چه مقدار مشقت وارد شد . و بعد از خروج از سفینه چهار نفر از احبّاً را تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی . و بعد از خروج غلام ، یکی از آن چهار نفر که موسوم بعبد الغفار بود خود را در بحر انداخت و معلوم نیست که حال او چه شد .

این رشحی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده اید . هر یوم مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منتهی نشده . در کلّ لیالی و ایّام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اساری میدهند و احدی قادر بر اکل آن نه . از اوّل دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت .

فوالذی انطق البهائم بین الارض و السماء لم یکن لکم شأن ولا ذکر عند

الذین أنفقوا أرواحهم وأجسادهم

واموالهم حباً لله المقتدر العزيز القدير . كفى از طین عند الله اعظم است از مملکت و سلطنت و عزت و دولت شما . و لو یشاء لیجعلکم هباءً منبثاً و سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالکم ، إذا تنوحون و تتضرعون و لن تجدوا لأنفسکم من معین و لا نصیر . این ذکر نه از برای آنست که متنبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداً متنبه نشده و نخواهید شد . و نه بجهت آنست که ظلمهای وارده بر انفس طیبه ذکر شود چه که این نفوس از خمر رحمن بهیجان آمده اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاکرند ابداً شکوه ای نداشته و ندارند ، بلکه دماءشان در ابدانسان در کلّ حین از ربّ العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک

ریخته شود . و همچنین رؤوسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد . چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابداً التفات ننمودید . یکی احتراق که اکثر مدینه بنار عدل سوخت ، چنانچه شعراء

قصائد انشاء نمودند و نوشته اند که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک بر غفلتتان افزود . و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده ، زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید . آیا عزت خود را باقی دانسته اید و یا ملک را دائم شمرده اید ؟ لا ، و نفس الرحمن ، نه عزت شما باقی و نه ذلت ما . این ذلت فخر عزتهاست و لکن نزد انسان .

وقتی که این غلام طفل بود و بحد بلوغ نرسیده والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود . و چنانچه عادت آن بلد است هفت شبانه روز بجشن مشغول بودند . روز آخر مذکور نمودند ، امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امراء و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این غلام در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه مینمود ، تا آنکه در صحن عمارت خیمه برپا نمودند . مشاهده شد صوری بهیکل انسانی که قامتشان بقدر شبری بنظر

می آمد ، از خیمه بیرون آمده ندا مینمودند که سلطان می آید کرسیها را بگذارید .
 بعد صوری دیگر بیرون آمدند ، مشاهده شد که بجاروب مشغول شدند و عدّه اخری به
 آب

پاشی . بعد شخصی دیگر ندا نمود ، مذکور نمودند جارچی باشی است ، ناس را اخبار
 نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند . بعد جمعی با شال و کلاه ، چنانچه
 رسم عجم است ، و جمعی دیگر با تبرزین و همچنین جمعی فرّاشان و میر غضبان با
 چوب و

فلک آمده در مقامهای خود ایستادند . بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکیلل خاقانی
 بکمال تبختر و جلال یتقدّم مرّه و یتوقّف اخری آمده در کمال وقار و سکون و تمکین
 بر تخت متمکن شد . و حین جلوس صدای شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و
 سلطان را احاطه نمود . بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته و وزراء و
 امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقرّ در حضور ایستاده اند . در این اثناء دزدی
 گرفته آوردند . از نفس سلطان امر شد که گردن او را بزنند . فی الفور میر غضب باشی
 گردن آنرا زده

و آب قرمزی که شبیه بخون بود از او جاری گشت . بعد سلطان بحضار بعضی مکالمات نموده در این اثناء خبر دیگر رسید که فلان سرحدّ یاغی شده اند . سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با طویخانه مأمور نمود . بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهاى طوپ شد . مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند . این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست ! سلام منتهی شد و پرده خیمه را حائل نمودند . بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل . از او سؤال نمودم : این جعبه چیست و این اسباب چه بوده ؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوده و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید ، الآن در این جعبه است .

فوربى الذی خلق کلّ شیء بکلمة من عنده که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این غلام مثل آن دستگاه آمده و می آید و ابداً بقدر خردلی وقر نداشته و

نخواهد داشت . بسیار تعجب مینمودم که ناس بچنین امورات افتخار مینمایند ، مع آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی جلالی زوال آنرا بعین الیقین ملاحظه می نمایند . ما رأیت شیئاً الا و قد رأیت الزوال قبله و کفی بالله شهیداً . بر هر نفسی لازم است که این ایام قلیله را بصدق و انصاف طی نماید . اگر بعرفان حق موفق نشد اقلأً بقدم عقل و عدل رفتار نماید . عنقریب جمیع این اشیاء ظاهره و خزائن مشهوده و زخارف دنیویّه و عساکر مصفوفه و البسه مزینه و نفوس متکبره در جعبه قبر تشریف خواهند برد ، بمثابه همان جعبه . و جمیع این جدال و نزاع و افتخارها در نظر اهل بصیرت مثل لعب صبیان بوده و خواهد بود . اعتبر و لا تکن من الدین یرون و ینکرون . از این غلام و دوستان حق گذشته ، چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابدأً هم از امثال تو توقعی نداشته و ندارند . مقصود آنکه سر از فراش غفلت برداری و

بشعور آئی ، بی جهت متعرض عباد الله نشوی ، تا قدرت و قوت باقیست در صدد آن
 باشید که ضرری از مظلومی رفع نمائید . اگر فی الجملة بانصاف آئید و بعین الیقین
 مشاهده در امورات و اختلافات دنیای فانیه نمائید ، خود اقرار مینمائید که جمیع
 بمتابه آن بازیست که مذکور شد . بشنوسخن حق را و بدنیا مغرور مشو . این
 امثالکم اللّٰذین ادّعوا الربوبیة فی الارض بغير الحقّ و ارادوا ان یطفئوا نور
 الله فی بلاده و یخربوا اركان البیت فی دياره ، هل ترونهم ؟ فأنصف ثمّ ارجع
 إلى الله لعلّه یكفر عنک ما ارتکبته فی الحیاة الباطلة . ولو انّا نعلم
 بأنک لن توفّق بذلك ابداً لأنّ بظلمک سُعر السّعیر و ناح الرّوح و اضطربت
 أركان العرش و تزلزلت أفئدة المقرّبین .

ای اهل ارض ! ندای این مظلوم را باذان جان استماع نمائید . و در این
 مثلی که ذکر شده درست تفکر کنید ، شاید بنار امل و هوی نسوزید و باشیاء
 مزخرفه دنیای دنیّه از حقّ ممنوع نگردید . عزّت و

ذلت ، فقر و غنا ، زحمت و راحت ، کلّ در مرور است و عنقریب جمیع من علی
الأرض

بقبور راجع . لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید بعنایات سلطان لا یزال
بملکوت باقی در آید و در ظلّ سدرهٔ امن ساکن گردد . اگرچه دنیا محلّ فریب و خدعه
است و لکن جمیع ناس را در کلّ حین بفنا اخبار مینماید . همین رفتن اب ندائست از
برای ابن و او را اخبار میدهد که توهم خواهی رفت . و کاش اهل دنیا که زخارف
اندوخته اند و از حق محروم گشته اند ، میدانستند آن کنز بکه خواهد رسید . لا و
نفس البهائم ، احدی مطّلع نه جز حقّ تعالی شأنه . حکیم سنائی علیه الرّحمه گفته :
" پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار "
و لکن اکثری در نوم اند . مثل آن نفوس مثل آن نفسی است که از سکر خمر نفسانیّه با
کلبی اظهار محبّت مینمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه

میکرد . چون فجر شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد ، مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده . خائب و خاسر و نادم بمقرّ خود بازگشت .

همچه مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا براو غالبی . مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی . پست ترین و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس و هوی است که لازال مردود بوده . اگر ملاحظه حکمت بالغه نبود ، ضعف خود و من علی الارض را مشاهده می نمودی . این ذلّت ، عزّت امر است ، لوکنتم تعرفون . لا زال این غلام کلمه ای که مغایر ادب باشد دوست نداشته و ندارد . الأذب قمیصی به زینّا هیاکل عبادنا المقربین . و الا بعضی از اعمال که همچه دانسته اید مستور است در این لوح ذکر میشد .

ای صاحب شوکت ! این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند . بعد از ورود گلی بولی ، عمر نامی بینباشی بین یدی حاضر . الله

یعلم ما تکلم به . بعد از گفتگوها که برائت خود و خطیّه شما را ذکر نمود ، این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود این که مجلسی معین نمایند و این غلام با علمای عصر مجتمع شوند و معلوم شود جرم این عباد چه بوده . و حال امر از این مقامات گذشته و تو بقول خود مأموری که ما را باخرب بلاد حبس نمائی . یک مطلب خواهش دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید . آنچه را که حجّت میدانند و دلیل بر صدق قول حق می شمرند بخواهند

اگر من عند الله اتیان شد این مظلومان را رها نمایند و بحال خود بگذارند . عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد ، خبری از او نشد . و حال آنکه شأن حقّ نیست که بنزد احدی حاضر شود ، چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند .

و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم ، مع ذلک اثری بظهور نرسید . عمر حاضر و موجود ، سؤال نمائید لیظهر لکم الصّدق .

و حال اکثری مریض در حبس افتاده اند . لا یعلم ما ورد علینا إلا الله العزیز العلیم . دو نفر از این عباد در اول ایام ورود برفیق اعلی شتافتند ، یک روز حکم نمودند که آن اجساد طیبه را برندارند تا وجه کفن و دفن را بدهند ، و حال آنکه احدی از آن نفوس چیزی نخواستہ بود و از اتفاق در آن حین زخارف دنیویہ موجود نبود ،

هر قدر خواستیم که بما واگذارند و نفوسی که موجوداند حمل نعش نمایند آن ہم قبول نشد . تا آنکه بالاخره سجّاده ای بردند ، در بازار حراج نموده وجه آن را تسلیم نمودند . بعد که معلوم شد قدری از ارض حفر نموده آن دو جسد طیب را در یک مقام گذارده اند ، با آنکه مضاعف خرج دفن و کفن را اخذ نموده بودند . قلم عاجزو لسان قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید . و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این غلام اعذب از شہد بوده .

ایکاش در کلّ حین ضرّ عالمین در سبیل الہی و محبّت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد میشد ، از

او صبر و حلم می طلبیم . چه که ضعیف اید ، نمی دانید چه اگر ملتفت میشدی و بنفحه ای از نفحات متضوّعه از شطر قدم فائز میگشتی ، جمیع آنچه در دست داری و بآن

مسرووری میگذاشتی و دریکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن میشدی . از خدا بخواه بحدّ بلوغ بررسی تا بحسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی والسّلام علی من اتّبع الهدی .

سر هر داستان نام یزدان است

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز

را بگوش جان بشنوید ، تا شما را از بند گرفتاریها

و تیرگی تاریکیها آزاد فرماید و بروشنائی پاینده رساند .

صعود و نزول ، حرکت و سکون از خواست پروردگار

ما کان و ما یكون پدید آمده . سبب صعود خفت و

علت خفت حرارت است . خداوند چنین قرار فرمود .

و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است .

خداوند چنین قرار فرمود . و چون حرارت را که

مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود

اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت

و بعالم فرستاد ، تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت

رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت

نماید . اینست سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد

و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده .

اکنون آن آتش آغاز ، بروشنی تازه و گرمی بی اندازه

هویدا است . این آتش یزدان بخودی خود بی مایه و
 دود روشن و پدیدار ، تا جذب رطوبات و برودات
 زایده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و
 و پز مردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب
 رحمن کشاند . هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و
 هر که دوری جست باز ماند .

ای بنده یزدان ! از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه
 را بشناسی . بیگانگان مردمانی هستند که شما را از
 یگانه دور مینمایند . امروز روز فرمان و دستوری
 دستوران نیست . در کتاب شما گفتاریست که معنی آن
 اینست ، دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند
 و از نزدیکی باز میدارند . دستور کسی است که روشنائی
 را دید و بکوی دوست دوید . اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار .
 ای بنده یزدان ! هر دستور که تو را از این نار
 که حقیقت نور و سرّ ظهور است دور می نماید او
 دشمن تو است . بگفتار اغیار از یار دور ممان و از

سخن دشمن از دوست مگذر .

ای بنده یزدان ! روز کردار آمد ، وقت گفتار
نیست . پیک پروردگار آشکار ، هنگام انتظار نه . چشم
جان بگشا ، تا روی دوست بینی . گوش هوش فرا دار .
تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی .

ای بنده یزدان ! پیراهن بخشش ، دوخته و آماده ،
بگیر و بپوش و از مردمان دل بردار و چشم بپوش .
ای خردمند ! اگر پند خداوند بشنوی از بند بندگان
آزاد شوی و خود را برتر از دیگران بینی .

ای بنده یزدان ! شبی از دریاهاى بخشش یزدان
فرستادیم ، اگر بنوشند و زمزمه ای از آوازه‌های خوش
جانان آوردیم ، اگر بگوش جان بشنوند . پیرهای
شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن . مردمان
را مرده انگار بندگان بیامیز . هر یک از مردمان
جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب .

بی نیاز با آواز بلند میفرماید : جهان خوشی آمده ،
 غمگین مباشید . راز نهان پدیدار شده ، اندوهگین
 مشوید . اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و
 آنچه دروست بگذری و بکوی یزدان شتابی .
 ای بنده یزدان ! بی روزی را ازین پیروزی
 آگاهی نه . و افسرده را از این آتش افروخته گرمی نه .
 ای بنده یزدان ! آن شجر که بدست بخشش کشتیم ،
 با ثمر آشکار . و آن مژده که در کتاب دادیم ، اکنون با اثر هویدا .
 ای بنده یزدان ! هنگامی در خوابگاه بر تو تجلی
 نمودیم بآن آگاه نشدی . اکنون بیاد آر تا بیابی و
 بدل سوی دوست بی منزل شتابی .
 ای بنده یزدان ! بگو : ای دستوران ! دست قدرت
 از ورای سحاب پیدا ، بدیده تازه ببینید و آثار عظمت
 و بزرگی بی حجاب هویدا ، بچشم پاک بنگرید .

ای بنده یزدان ! آفتاب جهان جاودانی از مشرق
اراده رحمانی در اشراق و دریای بخشش یزدانی در
امواج . بی بهره کسی که ندید و مرده مردی که نیافت .
چشم از دنیا بر بند و بروی دوست یکتا بگشا و باو پیوند .
ای بنده یزدان ! بی آرایش جان بستایش
پروردگار زبان بگشا ، زیرا از کلک گهربار ، تو را یاد
نمود ، اگر پی باین بخشش بری خود را پاینده بینی

بنام دوست یکتا

ای احزاب مختلفه با اتحاد توجّه نمائید و بنور
 اتفاق منور گردید . لوجه الله در مقرّی حاضر شوید
 و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید ، تا جمیع
 عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد
 شوند و بر یک سریر جالس . این مظلوم از اول ایّام
 الی حین ، مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد .
 شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّه اند و بامر
 حقّ عامل . نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف
 شده و لکن کلّ من عند الله بوده و از نزد او نازل شده
 و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته . باری بعضد
 ایقان ، اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و با اتحاد و
 اتفاق تمسک نمائید . اینست کلمه علیا که از امّ الکتاب
 نازل شده . یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرفیع .
 آن جناب و سایر اولیاء باید باصلاح عالم و رفع

اختلاف امم تمسك نمائيد و جهد بليغ مبذول داريد .
إنه هو المؤيد الحكيم و هو المشفق الكريم .

بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب
 بخشش جهان را روشن نمود . از " با " بحر اعظم هویدا
 و از " ها " هوّیه بخته . اوست توانائی که توانائی مردم
 روزگار او را از خواست خود باز ندارد و لشکرهای
 پادشاهان از گفتارش منع ننماید . نامه ات رسید ، دیدیم
 و ندایت را شنیدیم . در نامه ، لآلی محبّت مکنون و
 اسرار مودّت مخزون . از داور بی همال میطلبیم ترا تأیید
 فرماید بر نصرت امرش و توفیق بخشد ، تا تشنگان دشت
 نادانی را بآب زندگانی برسانی . اوست بر هر امری قادر
 و توانا . آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال
 نمودی باجابت مقرون .

پرسش نخستین : نخست پرستش یکتا یزدان را

بیچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته است ؟

آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از

شناسائی است . چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک
باید تا بستاید . امروز روهای اهل دانش و بینش سوی
اوست بلکه سویها را جمله رو برسوی او .

شیر مرد ، از خداوند میخواهم مرد میدان باشی
و به توانائی یزدان برخیزی و بگوئی : ای دستوران !
گوش از برای شنیدن راز بی نیاز آمده و چشم از برای
دیدار ، چرا گریزانید ؟ دوست یکتا پدیدار ، میگوید
آنچه را که رستگاری در آنست . ای دستوران ! اگر
بوی گلزار دانائی را بیابید جزا و نخواهید و دانای یکتا
را در جامه تازه بشناسید . و از گیتی و گیتی خواهان
چشم بردارید و بیاری برخیزید .

پرسش دوم در کیش و آیین بوده .

امروز کیش یزدان پدیدار . جهاندار آمد و راه
نمود . کیشش نیکوکاری و آیینش بردباری . این کیش
زندگی پاینده بخشد و این آیین مردمان را بجهان بی نیازی
رساند این کیش و آیین دارای کیشها و آیینهاست . بگیری و بدارید .

پرسش سوم : با مردم روزگار که جدا جدا کیشی
گرفته اند و هر یک کیش و آیین خویش را پیشتر و بهتر
از دیگری دانند ، چگونه رفتار نمائیم که از دست و زبان
ایشان در رنج و آزار نباشیم ؟

ای شیر مردمان ! رنج را در راه حضرت یزدان
راحت دان . هر دردی در راه او درمانیست بزرگ
و هر تلخی ، شیرین و هر پستی ، بلند . اگر مردمان بیابند
و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند . این رنج
مفتاح گنج است ، اگر در ظاهر منکر است در باطن
پسندیده بوده و هست . گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق
نمودیم ، چه که مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد
محرومند ، داد را دشمن میدارند . اگر بی رنجی طلبی
این بیان که از قلم رحمن جاری شده ، قراءت نما :

" إلهی إلهی أشهد بفرذائتک و وحدانیتک ، أسئلك
یا مالک الأسماء و فاطر السماء بنفوذ کلمتک العلیا و اقتدار
قلمک الأعلى أن تنصرنی برایات قدرتک و قوتک و تحفظنی
من شر أعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک ، إنک أنت

این ذکر حصنی است متین و لشکریست مبین ،
حفظ نماید و نجات بخشد .

پرسش چهارم : در نامه های ما مژده داده اند
شاه بهرام با نشانهای زیاد از برای رهنمائی مردمان
می آیدإلی آخر بیانہ .

ای دوست ! آنچه در نامه ها مژده داده اند ظاهر

و هویدا گشت . نشانها از هر شطری نمودار . امروز

یزدان ندا مینماید و کلّ را بمینوی اعظم بشارت میدهد .

گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب . از یکتا

خداوند بی مانند بخواه ، بندگان خود را بینائی بخشد .

بینائی سبب دانائی و علّت نجات بوده و هست . دانائی

خرد از بینائی بصراست . اگر مردمان بچشم خود

بنگرند امروز جهان را بروشنائی تازه روشن بینند . بگو

خورشید دانائی هویدا و آفتاب دانش پدیدار . بختیار

آنکه رسید و دید و شناخت .

پرسش پنجم از پل صراط و بهشت و دوزخ بوده .
 پیمبران برآستی آمده اند و راست گفته اند . آنچه
 را پیک یزدان خبر داده پدیدار شده و میشود . عالم
 بمجازات و مکافات برآ . بهشت و دوزخ را خرد و
 دانائی تصدیق نموده و مینماید ، چه که وجود این دواز
 برای آن دو لازم . در مقام اوّل و رتبه اولی بهشت
 رضای حقّ است . هر نفسی برضای او فائز شد او از
 اهل جنّت علیا مذکور و محسوب . و بعد از عروج
 روح فائز میشود بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز
 است . صراط و میزان و همچنین جنّت و نار و آنچه در
 کتب الهی مذکور و مسطور است نزد اصحاب بصرو
 مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است . حین ظهور
 و بروز انوار خورشید معانی کلّ در یک مقام واقف
 و حقّ نطق میفرماید بآنچه اراده میفرماید . هر یک از
 مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل
 جنّت مذکور . و همچنین از صراط و میزان و آنچه در
 روز رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور

یوم رستخیز اکبر است . امید هست که آن جناب از
رحیق وحی الهی و سلسبیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه
و شهود فائز شوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند .

پرسش ششم : پس از هشتن تن که روان از تن
جدا شده بآن سرا شتابد الی آخر .

در این مقام چندی قبل از خامه دانش ظاهر شد
آنچه که بینایان را کفایت نماید و اهل دانش را فرح
اکبر بخشد . برستی میگوئیم روان از کردار پسندیده
خشنود میشود و داد و دهش در راه خدا باو میرسد .

پرسش هفتم : از نام و نژاد و نیاکان پاک نهاد بوده .

ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از
نامه های آسمانی نوشته ، آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی
بیفزاید . آیین یزدان با قوّت و نیرو بوده و هست .

زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود .

از خداوند میخواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد . اوست دانا

و توانا . اگر آن جناب سوره رئیس و سُور ملوک را بیابد
و بخواند از آنچه سؤال نموده بی نیاز گردد و بخدمت امر
الهی قیام نماید ، قیامیکه ظلم عالم و قوت امم او را از
نصرت مالک قدم منع نکند . از حقّ میطلبیم شما را
تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی و بقای نام است . جهد
نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید و از لالی حکمت
و بیان که از خزینه قلم رحمن ظاهر شده ، قسمت برید و
نصیب بردارید . البهاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این مظلوم اراده نموده لوجه الله بر شما القا نماید آنچه را که سبب بقای ابدی و ذکر سرمدیست . شکی نبوده و نیست که مقصود از آفرینش ، معرفت حقّ جلّ جلاله

بوده . حال باید خالصاً لوجه المقصود انسان تفکر نماید که سبب اقبال نفوس بمشارق وحی و مطالع الهام در قرون و اعصار چه بوده و علت اعراض چه ؟ اگر عرفان این مقام فائز شوی بکلّ خیر فائزی و از امواج بحر عرفان حقّ جلّ جلاله محروم نمایی . ما سوی الحقّ را معدوم مشاهده کنی و مفقود بینی . انسان چون بمقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحبّ و البغض در امری که عباد بآن متمسک اند تفکر کند . و بسمع و بصر خود بشنود و ببیند ، چه اگر ببصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند . احزاب مختلفه در عالم موجود

و هر حزبی خود را حق دانسته و میدانند ، بقوله تعالی " کلّ حزب بما لدیهم فرحون " در خاتم انبیاء روح ما سواه فداه تفکر نمائید ، چون آن نیر حقیقی باراده الهی از افق حجاز اشراق نمود احزاب اعراض نمودند و برسفک دم اطهرش قیام کردند

وارد شد بر آنحضرت آنچه که عیون ملاً اعلی گریست و افنده مخلصین و مقرّین محترق گشت . باید در سبب و علّت اعتراض تفکر نمود ، حقّ جلّ جلاله میفرماید " ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزءون " . و شکی نبوده و نیست که اگر مظاهر اوامر الهی و مصادر احکام ربّانی موافق و مطابق آنچه در دست قومست از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر میگذشتند احدی اعراض نمی نمود بلکه کلّ فائز میشدند بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده اند و از نیستی بحت بات بطراز هستی مزین گشته اند . لذا بر هر نفسی لازم است که بعدل و انصاف در امر الله ملاحظه نماید و تفکر کند . علمای امامیه بر آنند که حضرت قائم

موعود بعد از ظهور در بیت الله بکلمه ای نطق میفرمایند که نقبا از آن کلمه اعراض مینمایند و فرار اختیار میکنند . این کلمه ایست که آن حزب بآن مقرّ و معترفند . حال در غفلت بعضی تفکر نمائید باعراض نقبا که بعد از ائمه باعتقاد خود ایشان اشرف عبادند قائلند و تصدیق مینمایند و در خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حق باشد . باری ندای مظلوم و آنچه ذکر نموده بسمع انصاف بشنوید .
 يظهر لك الحق و صراطه المستقیم . در یک آن تفکر نمی نمایند که شاید آنچه ظاهر شده

حق باشد و این اعراض و اعتراضات از غفلت و جهل واقع شده باشد . از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید تا ببصر عدل و انصاف مشاهده کنید و تفرّس نمائید . إنّه يقول الحقّ و یهدی السّبیل و هو العزیز الجمیل .

حضرت عیسی ابن مریم علیه سلام الله و عنایته بآیات و اضحات و بیّنات باهرات ظاهر شد و مقصودش نجات خلق بوده . هر منصفی شاهد و هر خبیری گواهد است آن حضرت از

برای خود چیزی نطلبیده و نخواسته و

مقصودش هدایت گمراهان بصراط مستقیم الهی بوده . لکن وارد شد بر آن جمال
اقدس

آنچه که اهل فردوس نوحه نمودند و بقسمی بر آن حضرت امر صعب شد که حقّ جلّ
جلاله

باراده عالیّه بسماء چهارم صعودش داد . آیا سبب آنچه ظاهر شد چه بوده ؟ لعمر
الله اعراض علماء . چه که حنّان و قیافا که از فریسیین بوده اند یعنی
علمای توراّه مع علمای اصنام انکار نمودند و بسبّ و لعن مشغول گشتند .

و همچنین در حضرت کلیم و سائر انبیاء ملاحظه فرمائید ، شاید آنچه در این
ورقه ذکر شده شما را بعرفان مذکور فائز فرماید و بکمال همّت بر خدمت امر قیام
نمائی ، قیامیکه از سطوت ظالمین مضطرب نشود و از اعراض علماء تغییر نیابد .
بشنوندای این مظلوم را و از شمال وهم بیمین یقین توجّه نما و از مغرب ظنّ و
گمان بمشرق ایقان اقبال کن . این مظلوم از اوّل ایّام ما بین ایادی اعداء مبتلا ،
البته بعضی از بلا یای وارده را اصغا نموده اید . بعنایت

حقّ جلّ جلاله امام وجوه خلق از علماء و امراء من غیر ستر و حجاب آنچه سبب نجات
و

راحت کلّ بود القا نمودیم . هیچ امری از امور و هیچ شیئی از اشیاء منع ننمود و
حایل نگشت . و حال هم در سجن اعظم لوجه الله ذکر نمودیم ، آنچه را که از برای
منصفین کتابست مبین . انظر ثمّ اذکر ما أنزله الرّحمن فی الفرقان بقوله تعالی
"ذرهم فی خوضهم یلعبون" .

امید آنکه از فضل الهی باین کلمه فائز شوی و بآن عمل نمائی . از ما سوی الله ،
یعنی اموری که سبب منع و علّت احتجابست ، بگذری و آنچه سبب بلوغ و وصول است
تمسک

جوئی . امر عظیم است و مطلب بزرگ . و یوم یومیست که میفرماید " یا بُنَّیَّ ، إِنَّهَا
إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا
اللَّهُ ، إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ " . امروز روزیست آنچه در قلوب و نفوس مستور است
ظاهر و آشکار شود . در نفوسی که رایگان جان و مال را در سبیل محبّت غنیّ متعال
انفاق نموده اند تفکر نمائید ، إِنَّهُ

یهدیک إلى صراطه المستقیم و نبئه العظیم . در حضرت نوح و هود و صالح صلوات
الله علیهم ملاحظه کن ، مقصود آن مشارق امر چه بود و چه وارد شد !
این عبد از اهل علم نبوده و مدرسه نرفته و بر حسب ظاهر در بیت یکی از رجال دولت
متولد شده و باو منسوب . إنَّ الأمر ید الله ربَّ العرش و الثری و مالک
الآخرة و الأولى . لا مانع لأمره و لا دافع لحکمه ، یفعل ما یشاء و یحکم ما
یرید و هو المقتدر القدير . اسمع نداء المظلوم . طهر قلبک بماء الانقطاع و
زین رأسک بأکلیل العدل و هیکلک برداء التَّقوی و قل :
الهی الھی أشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و أعترف بما نطقت به ألسن انبیائک و
رسلک و ما أنزلته فی کتبک و صحفک و زبرک و الواحک . ای ربّ ، انا عبدک و
ابن
عبدک أشهد بلسان ظاهری و باطنی بأنّک أنت الله لا إله إلا أنت الفرد الواحد المقتدر
العلیم الحکیم .
آه آه یا الھی من جریراتی العظمی و خطیّاتی الكبرى و من غفلتی الّتی منعتنی عن
التّوجّه إلى مشرق آیاتک و مطلع

بيناتك و عن النظر إلى تجليات انوار فجر ظهورك و مشاهدة آثار قلمك . فآه آه يا مقصودي و معبودي لم أدربأيّ مصيبة من مصائبى أنوح و أبكى . أ أنوح على ما فات عني في أيام فيها أشرق و لاح نير الظهور من إفق سماء إرادتك ، أم أنوح و أبكى عن بعدى عن ساحة قربك إذ ارتفع خباء مجدك على أعلى الأعلام بقدرتك و سلطانك ؟ كلما زاد يا الهى رأفتك فى حقى و صبرك فى أخذى زادت غفلتى و

إعراضى . قد ذكرتنى إذ كنت صامتاً عن ذكرك و أقبلت إليّ بمظهر نفسك إذ كنت معرضاً عن التوجه إلى انوار وجهك ، و ناديتنى إذ كنت غافلاً عن اصغاء ندائك من مطلع أمرك . و عزّتك قد أحاطتنى الغفلة من كلّ الجهات بما اتّبعته النفس و الهوى . فآه آه ، إرادتى منعتنى عن إرادتك و مشيتى حجبتنى عن مشيتك بحيث تمسكت بصراطى

تاركاً صراطك المستقيم و نباك العظيم .

ترى و تسمع يا الهى حنينى و بكائى و ضجيجى و ذلّتى و بلائى اى ربّ هيكلى العصيان أراد امواج بحر غفرانك و عفوك و جوهر الغفلة بدائع مواهبك و الطافك .
فآه آه

ضوضاء العباد منعتنى عن اصغاء بيانك و نعاق خلقك حجبنى عن النظر الى أفق
أمرك

و عزّتك أحبّ أن أبكى بدوام ملكك و ملكوتك ، فكيف لا أبكى ؟ أبكى
بما مُنعتْ عيني عن مشاهدة أنوار شمس ظهورك و أذنى عن اصغاء ذكرك و ثنائك . و
عزّتك يا إله العالم و سلطان الأمم أحبّ أن أستروجهى تحت أطباق الأرض و
ترابها من خجلتى و بما اكتسبت أياذى غفلتى . فآه آه كنتَ معى و سمعتَ منى ما لا
ينبغى لك و بفضلك سترتَ عنى و ما كشفتَ سوءَ حالى و أعمالى و أقوالى . فآه آه لم
أدر ما قدّرتَ لى من قلمك الأعلى و ما شاءت مشييتك يا مالک الأسماء و فاطر
السّماء . فآه آه أن يمنعنى قضاؤك المحتوم عن رحيقك المختوم . أسألك
بنفحات وحيك و أنوار عرشك و بالذى به تَضوّع عرف قميصك فى الحجاز و بنور
أمرك

الذى به أشرقّت الأرض و السّماء بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال مقبلاً إليك
منقطعاً عن دونك و متمسكاً بحبلك و متشبّثاً بأذيال رداء جودك و كرمك و اختار
لنفسى

ما اخترته لى بعنايتك الكبرى و مواهبك العظمى يا من فى

قبضتک زمام الأشياء . لا إله إلا أنت ربّ العرش والثرى ومالك الآخرة والأولى .

بنام یکتا خداوند بیهمتا

ستایش پاک یزدان را سزااست که بخودی خود زنده و پاینده بوده . هر نابودی از بود
او پدیدار شده و هر هستی از هستی او نمودار گشته .

ای رستم ! انشاء الله بعنایت رحمن مرد میدان باشی ، تا از این زمزمه ایزدی
افسردگان را بر افروزی و مردگان را زنده و پژمردگان را تازه نمائی . اگر باین
نار که نور است پی بری ، بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی .

ای رستم ، امروز نمودار کرم ، ذره را آفتاب کند و پرتو تجلی انوار اسم
اعظم قطره را دریا نماید . بگوای دستوران ! باسم من عزیزید و از من در گریز .
شما دستوران دیوانید ، اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می شناختید .

ای رستم، بحر کرم یزدان آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار. صاحب چشم آنکه

دید و صاحب گوش آنکه شنید. بگو ای کوران، جهان پناه آمده، روز بینائی است. بینای آگاه آمده، هنگام جانبازی است. در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید. جز حضرت رحمن بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا در گذرد؟

بگو ای دستوران! محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند، از او بپذیرید و بلاهای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده، از او مگریزید. از دشمن دوست نما بگریزید و بدوست یکتا دل بندید. بگو ای مردمان! برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده.

بگو ای دستوران! کردار احدی امروز مقبول

نه مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجه نموده
. امروز روز راستگویان است که از خلق گذشته اند و بحق پیوسته اند و از ظلمت دوری
جسته بروشنائی نزدیک شده اند .

ای رستم ! گفتار پروردگار را بشنو و بمردمان برسان .

بِسْمِ النَّاطِقِ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَانِ

حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزاست که سجن متین را بحضور حضرت علی قبل
 اکبر و حضرت امین مزین فرمود و بانوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین
 داشت ، علیهما بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارضین . النور و البهاء و
 التکبیر و الثناء علی أیدی أمره الذین بهم أشرق نور الاضطبار و ثبت حکم
 الاختیار لله المقتدر العزیز المختار . و بهم ماج بحر العطاء و هاج عرف عنایة
 الله مولی الوری . نسأله تعالی أن یحفظهم بجنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم
 بقدرته الّتی غلبت الأشياء . الملک لله فاطر السماء و مالک ملکوت الأسماء .
 نبأ عظیم می فرماید : ای اصحاب ایران ! شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و
 محبت بوده اید و آفاق وجود بنور خرد و دانش شما منور و مزین بوده ، آیا چه شد
 که بدست خود بر هلاکت خود و دوستان

خود قیام کردید ؟

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی . خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت . روز روز شماسست و هزار لوح گواه شما . بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید . باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است . کمر همت را محکم

نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و آزادی رسند . امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع . دود تیره ستم ، عالم و امم را احاطه نموده . از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی با امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا . اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده . بگوای دوستان ! ترس از برای چه و بیم از که ؟ گلپارهای عالم باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند . نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است . نزاع

و جدال شأن درنده های ارض . بیاری باری شمشیرهای برنده حزب بابی بگفتار نیک و کردار پسندیده بغلاف راجع . لا زال اخیار بگفتار ، حدائق وجود را تصرف نمودند .

بگو ای دوستان ! حکمت را از دست مدهید . نصائح قلم اعلی را بگوش هوش بشنوید .

عموم اهل عالم باید از ضرر دست و زبان شما آسوده باشند . در کتاب اقدس در ذکر ارض

طا نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیان است . ظالمهای عالم حقوق امم را غصب نموده

اند و بتمام قدرت و قوت بمشتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند . از ظالم ارض یا ، ظاهر شد آنچه که عیون ملاً اعلی خون گریست . یا ایها الشارب ریحیق بیانی و الناظر الی أفق ظهوری ، آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست تر از جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند ؟

یا قوم ! در این یوم مبارک منیر ، خود را از فیوضات فیاض محروم ننمائید .

امروز از سحاب رحمت

رحمانی امطار حکمت و بیان نازل . طوبی لمن أنصف فی الأمر وویل للظالمین .
 امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم
 است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم .

بگو ای قوم ! بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام
 ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره اند پاک و طاهر
 گردد . این اصنام حائل اند و خلق را از علو و صعود مانع . امید آنکه ید اقتدار
 مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند . در یکی از الواح نازل : یا حزب الله
 بخود مشغول نباشید . در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید . اصلاح عالم از اعمال
 طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده . ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق .
 یا اهل بهاء بتقوی تمسک نمائید . هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار .
 ای دوستان ! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید .

خورشید

بزرگی پرتو افکنده و ابربخشش سایه گسترده . با بهره کسی که خود را بی بهره ساخت و دوست را در این جامه بشناخت .

بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند ، آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید . عالم بین باشید نه خود بین . اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان . امروز برکلّ لازم و واجب است تمسّک نمایند بآنچه که سبب سموّ و علوّ دولت عادلّه و ملّت است . قلم اعلی در هریک از آیات ابواب محبّت و اتّحاد باز نموده . قلنا و قولنا الحقّ ، عاشروا مع الادیان کلّها بالروح و الریحان . از این بیان آنچه سبب اجتناب و علّت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست . و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم . آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل .

از قبل فرموده اند "حبّ الوطن من الایمان" و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده " لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم ". باین کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود . این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و باعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود . امروز جنودی که ناصر امرند اعمال و اخلاق است ، طوبی لمن تمسک بهما و ویل للمعرضین .

یا حزب الله شما را بادب وصیّت مینمایم و اوست در مقام اول سیّد اخلاق . طوبی از برای نفسی که بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت . دارای ادب دارای مقام بزرگ است . امید آنکه این مظلوم و کلّ بآن فائز و بآن متمسک و بآن متشبّث و بآن ناظر باشیم . اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته .
امروز روز ظهور لآلی استقامت است از معدن

انسانی . یا حزب العدل ! باید بمثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره ، مشتعل .
این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضاء سبب و علت
تفریق و جدال است . نسأل الله أن يحفظ عباده من شر أعدائه ، إنه على كل شيء
قدير . الحمد لله حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلى ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر
آیه ای از آیات منزله ، بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه و اعمال مقدسه .
این ندا و این ذکر ، مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست باید اهل عالم
طراً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا بازادی حقیقی
فائز شوند . گیتی بانوار نیر ظهور منور ، چه که در سنه ستین حضرت مبشر روح
ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع
فائز گشت . حال اکثر اهل بلاد مستعدّ اند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر
کلّ بآن منوط و معلق است . در صحیفه حمراء در سجن عگا نازل شد آنچه که سبب
سموّ عباد و عمار بلاد است . از جمله این بیانات در آن از قلم مالک

امکان نازل . اسّ اعظم که اداره خلق بآن مربوط و منوط آنکه :

اول : باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود . این فقره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله اسّ زحمت و مشقت است .

دوم : باید لغات ، منحصر بلغت واحده گردد و در مدارس عالم بآن تعلیم دهند .

سوم : باید به اسبابی که سبب الفت و محبت و اتحاد است تشبث جویند .

چهارم : جمیع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل

نمایند جزئی از آنها را برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی ودیعه گذارند و

باطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان شود .

پنجم : توجه کامل است در امر زراعت . این

فقره اگر چه در پنجم ذکر شد و لکن فی الحقیقه دارای مقام اولست . در ممالک
خارجہ

این فقره بسیار ترقی نموده و اما در ایران الی حین امرش معوق است . امید آنکه
پادشاه آئیده الله توجّهی باین امر عظیم خطیر فرماید .

باری بآنچه در صحیفه حمراء از قلم اعلی نازل ، اگر تمسک نمایند از قوانین
عالم خود را فارغ مشاهده کنند . مکرر بعضی اذکار از قلم اعلی جاری که شاید
مشارق قدرت و مطالع عزت الهی وقتی از اوقات مؤید شوند بر اجرای آن . اگر طالب
یافت شود آنچه از اراده مطلقه نافذ ظاهر گشته لوجه الله اظهار میشود . و لکن
این الطالب و این السائل و این العادل و این المنصف ؟ حال هر یوم نار ظلمی مشتعل
و سیف اعتسافی مسلول . سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام باخلاق سبعی فخر
مینمایند .

" حیرت اندر حیرت آمد زین قصص "

این مظلوم در لیالی و ایام بشکر و حمد مالک انام

مشغول ، چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجه قبول فائز . چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امراء بوده . کردار نیک گواه راستی گفتار است . امید آنکه اخیار، بروشنی کردارگیتی را روشن نمایند . نسأل الله تبارک و تعالی أن یؤید الکملّ علی الاستقامة علی حبه و أمره فی ایامه ، إنه ولیّ المخلصین و العالمین .

یا حزب الله ! قلم اعلی عالمها ظاهر نموده و ابصار را روشنی حقیقی بخشیده و لکن اکثری از اهل ایران لازال از بیانات نافع و علوم و فنون مبارکه محروم بوده اند . یوم قبل مخصوص از برای یکی از اولیاء این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که شاید اهل اعراض باقبال فائز گردند و بغوامض مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند . معرضین و منکرین بچهار کلمه متمسک : اول کلمه فضرب الرقاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب . حال از فضل و

اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محوگشت و صفات سبعی را بصفات روحانی تبدیل نمود ، جلّت إرادته و جلّت قدرته و عظم سلطانه . حال از حقّ جلّ جلاله بطلبید و میطلبیم که حزب شیعه را هدایت فرماید و از صفات نالائقه نجات بخشد . از لسان هر یک از آن حزب در هر یوم لعنتها مذکور و ملعون با عین حلقی از غذاهای یومیّه آن حزب است .

الهی الهی تسمع حنین بهائک و صریخه فی اللیالی و الأیام . و تعلم أنّه ما أراد لنفسه أمراً بل أراد تقدیس نفوس عبادک و نجاتهم عن نار الضّغینه و البغضاء الّتی أحاطتهم فی کلّ الأحيان . ای ربّ قد ارتفعت آیادی المقرّبین إلی سماء جودک و المخلصین إلی هواء عطائک . أسألك أن لا تخیبها عمّا أرادوا من بحر عطائک و سماء فضلک و شمس جودک . ای ربّ ایّدهم علی آداب ترتفع

بها مقاماتهم بین الأحزاب ، انک أنت المقتدر العزیز الوهاب .

یا حزب الله! بشنوید آنچه را که اصغای آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سموّ کلّ است. از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب. و لکن شایسته آنکه

حسب

الاراده حضرت سلطان آئده الله و حضرات علمای اعلام و امرای عظام واقع شود. باید باطلاع ایشان مقرّی معین گردد و حضرات در آن مقرّ جمع شوند و بحبل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علّت امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین

فرمایند و اجرا دارند. چه اگر بغیر این ترتیب واقع شود علّت اختلاف و ضوضاء گردد. در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سائر الواح نازل امور راجع بسلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل شده. و منصفین و متبصّرین بعد از تفکر، اشراق نیّر عدل را بعین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند. حال آنچه در لندره امّت انگلیز بان متمسک خوب بنظر می آید چه که بنور سلطنت و مشورت امّت

هر دو مزین است. در اصول و قوانین، بابتی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است

مذکور، و لکن خوف از آن

ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالائقه منع مینماید . اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیه الله بوده و هست . اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی .

باید بآنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبث نمود . طوبی لمن سمع

ما نطق به قلمی الأعلی و عمل بما امر به من لدن آمر قدیم .

یا حزب الله ! وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید . کلمه الهی بمتابه نهالست ، مقرر و مستقرش افنده عباد . باید آنرا بکوشر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد .

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاقست از کتاب

محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتّحاد و اتّفاقست ثبت فرمودیم . نعیماً للعاملین . مکرر وصیت نموده و مینمائیم دوستان را ، که از آنچه رائج فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند . عالم منقلب است و افکار عباد مختلف . نسأل الله أن یزینهم بنور عدله و یعرفهم

ما ینفعهم فی کلّ الاحوال ، إنّهُ هو الغنیّ المتعال .

از قبل باین کلمه علیا نطق نمودیم . نفوسی که باین مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده . سبحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است . از قراریکه شنیده شد نفسی وارد مقرّ سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را بارادت خود مسخر نمود . فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است ، آیا چه شده که مظاهر عزّت کبری ، ذلّت عظمی از برای خود پسندیدند . استقامت چه شد ! عزّت نفس کجا رفت ؟ لازال آفتاب بزرگی و دانائی از

افق سماء ایران طالع و مشرق ، حال بمقامی تنزل نموده که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند . و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیّر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد بیاریس توجّه نمود و جریده ای باسم

عروة الوثقی طبع کرد و باطراف عالم فرستاد و بسجن عکا هم ارسال داشت و باین

سبب

اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده . باری این مظلوم در باره او صمت اختیار کرد . از حقّ میطلبیم او را حفظ نماید و بنور عدل و انصاف منور دارد . له أن يقول :

" إلهی إلهی ترانی قائماً لدی باب عفوک و عطائک و ناظراً إلی آفاق مواهبک و الطافک . اسألك بندائك الأحملي و صرير قلمک یا مولی الوری أن توفّق عبادک علی ما ینبغی لأیامک و یلیق لظهورک و سلطانک إئک انت المقتدر علی ما تشاء . یشهد بقوّتک و اقتدارک و عظمتک و عطائک من فی السّموات والأرضین . الحمد لک یا

إله العالمین و محبوب افئدة العارفين . تری یا إلهی کینونة الفقر ارادت بحر غنائک و حقیقة العصیان فرات مغفرتک و عطائک . قدّریا إلهی ما ینبغی لعظمتک و یلیق لسمااء فضلک ، إئک أنت الفضّال الفیاض الأمر الحکیم . لا إله إلا أنت القویّ الغالب القدير " .

یا حزب الله! الیوم باید انظار کلّ بافق کلمه مبارکه یفعل ما یشاء وحده ،
متوجّه باشد . چه اگر احدی باین مقام فائز گردد او بنور توحید حقیقی فائز و منور
و من دون آن در کتاب الهی از اصحاب ظنون و اوهام مذکور و مرقوم . بشنوید ندای
مظلوم را و مراتب را حفظ نمائید . این فقره بر کلّ لازم و واجب است .
مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه
را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا . ظلم
ظالمین قلم اعلی را از صریر باز نداشت ، و شبهات مریبین و مفسدین او را از اظهار
کلمه علیا منع ننمود . از حقّ در جمیع احوال سائل و آلمم که اهل بها را از ظنون
و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و مقدّس دارد .
یا حزب الله علمای راشدین که بهدایت عباد

مشغولند و از وساوس نفس اماره مصون و محفوظ ، ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب . احترام ایشان لازم . ایشانند عیون جاریه و انجم مضيئه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحور حکمت صمدانیه . طوبی لمن تمسک بهم

،

إنه من الفائزين في كتاب الله ربّ العرش العظيم . البهاء من لدى الله ربّ العرش والثرى عليكم يا اهل البهاء وأصحاب السفينة الحمراء وعلی الذین سمعوا نداءكم الأحلى و عملوا بما أمروا به فی هذا اللوح العزیز البدیع .

بنام خداوند بی مانند

ای بندگان! سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و
خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که
خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.
بگو ای مردمان! چراغ یزدان روشن است آن را بادهای نا فرمانی خاموش ننمائید.
روزستایش است باسایش تن و آرایش جان مپردازید. اهریمنان در کمینگاهان ایستاده
اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکیها آزاد نمائید.
دوست بین باشید نه خود بین.
بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که

دوست می آید اکنون آمده ، چرا افسرده اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا پژمرده اید؟ آغاز و انجام ، جنبش و آرام ، آشکار . امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار . این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد ، افسردنی که هرگز بر نخاست . امروز مرد دانش کسی است که آفرینش ، او را از بینش ، باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود . مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان از سرگردان بماند .

ای بندگان ! هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد .

بگو ای زشتکاران ! آزما را از شنیدن آوازی نیاز دور نمود ، آزا بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است .

بگو ای نادانان! گرفتاری ناگهان شما را از پی ، کوشش نمائید تا بگذرد و بشما
آسیب نرساند . اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید . اوست داننده و دارنده و
نگهبان .

بنام خداوند یکتا

محبوب عالم در سجن اعظم جمیع را نصیحت میفرماید باموریکه سبب و علت
ارتفاع آن

نفوس و ما ینبغی للانسان است . باید کلّ بسمع قبول اصغاء نمایند .
ای دوستان ! اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شئونات انسانیّه سبب اعلاء کلمة الله
و ترویج امر بوده لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم بمعروف تمسک جوید و از
منکر اجتناب نماید . بسی از نفوس ادّعی ایمان نموده اند و از افعالشان ذیل اطهر
انور مالک قدر بین بشر ، آلوده شد . دوستان را تکبیر برسان و آنچه در این لوح از
قلم الهی جاری شده بر ایشان قرائت نما ، شاید بخیر خود مطلع شوند و از آنچه سبب
ضرّ خود و غیر است اجتناب نمایند . عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده
. بساط .

معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته .

بگوای احباب ! قسم بآفتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است . اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند . جهد نمائید تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود . اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوب است . أن اجتمعوا علی شریعة الله ولا تكونن من المختلفین .

یا ایها الناظر الی الوجه إنا ذکرناک لتذکر الناس بما نزل من لدن ربّی

علیم . بشرّ الأحباب بذکری إیّاهم ثم أمرهم بما امروا من لدی الله العلیم

الحکیم . إنّ الذین حملوا الشّدائد فی سبیل الله اولئک قدر لهم مقام کریم .

طوبی لمن صبر ابتغاء مرضات الله . إنا نذکره بالحقّ و یذکره الملائة العلیی ،

إنّه لهو العلیم الخبیر . والبهاء علیک و علی الذین تمسّکوا بحبل الاتّحاد فی ایّام الله

ربّ العالمین .

یا هُوَ

آفتاب حقیقی ، کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان ، منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلّ شیء از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود

و تجلّی او در هر مرآتیی بلون او ظاهر . مثلاً در مرایای قلوب حکماء تجلّی فرمود ، حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افئده عارفین تجلّی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده . جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر ، بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربّانیّه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود . اوست نار الهی و چون در صدور بر افروخت ما سوی الله را بسوخت . افئده عشاق ازین نار ، در احتراق و این نار ، حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده . ظاهرها نار و باطنها

نور. و از این ماء ، کلّ شیء باقی بوده و خواهد بود . " و من الماء کلّ شیء حیّ " .
از خدا می طلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسیل روحانی بیاشامیم و از
عالم و عالمیان در سییل محبتش بگذریم و البهاء علی اهل البهاء .

بنام گویای دانا

یا عبد الله! مظلوم عالم ، جمیع امم را در کلّ اوان و احیان بحقّ دعوت
 مینماید . و مقصود از این ظهور آنکه سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف
 حجاب اشراق نماید تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستریح شوند .
 ای دوستان ! بمنزله سراج باشید از برای عالم ظلمانی ، و بمثابه نور باشید
 از برای تاریکی . با جمیع اهل عالم بکمال محبت رفتار کنید . اجتناب و جدال و
 فساد ، کلّ در این ظهور اعظم منع شده . نصرت ، باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و
 خواهد بود . تمسّکوا بالاستقامه الکبری فی أمر ربکم ، مالک الوری ثمّ اعمالوا
 بما امرتم به فی کتاب ربکم العلیم الحکیم .

بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست : با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه
از رنگهای آفرینش پیش دانا و مینا و توانا بیائید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید
. امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار . بجان پاک بشتابید
شاید برسید و بآنچه سزاوار است پی برید . از آب پرهیزکاری خود را از آزو
کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی نیاز را بیابید . روشنی نخستین در
روز پسین پدیدار . بسه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود : پاکی دل و دیده
و پاکی گوش از آنچه شنیده .

بگوای دوستان ! راه نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها

نمودار . راه ، راه اوست بیابید و گفتار ، گفتار اوست بشنوید . امروز

ابر بخشش یزدان می بارد و خورشید دانائی ، روشنی می بخشد و بخود راه مینماید .
جوانمرد آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت .

ای دوستان ! دست توانای یزدان پرده های گمان را درید تا چشم ببیند و گوش از
شنیدن باز نماند . امروز روز شنیدن است ، بشنوید گفتار دوست یکتا را و بآنچه
سزاوار است رفتار نمائید . از گفتار پارسی بگفتار تازی آغاز نمودیم :

یا ایها المقبل ! اسمع النداء ، إنه ارتفع فی سجن عکاء و یدع العباد إلی الله
مالک الایجاد . تفکر فیما ظهر لتری ما لا رأی عین الابداع إن ربک هو العزیز الفضال

ایاک أن یمنعک ما فی العالم عن مالک القدم . دع الظنون و مظاهرها و الاوهام
و مشارقها مقبلاً إلی الله مالک المبدأ و المآب . هذا یوم البصر لأن المنظر
الأکبر تشرف بانوار ظهور مالک القدر الذی أتى من

سماء البیان بالحجّة و البرهان . و هذا يوم السّمع قد ارتفع فيه صریر القلم الاعلی
 بین الارض و السّماء . اسمع و قل لك الحمد یا مقصود العالم و لك الثناء یا مالک
 الرّقاب .

یا ایّها السّائل : امروز نور ناطق و نار متکلم و خورشید حقیقی مشرق . جهد نما
 شاید فائز شوی بآنچه سزاوار یوم الله است . اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمائی
 خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی . حقّ مقدّس است از ظنون و اوهام و
 مشیّت

و اراده انام . با علم یفعل ما یشاء و رایة یحکم ما یرید آمده ، حجة و برهان فوق
 مقامات اهل امکان ظاهر فرموده . آیاتش در کتب و زبر و الواح موجود و مشهود و
 بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا . لیس لأحد أن یجرب الرّبّ إنّهُ یمتحن
 العباد کیف یشاء .

اگر فی الحقیقه ببصر انصاف در آنچه ذکر نمودیم مشاهده نمائی و بسمع عدل اصغرا
 کنی ، بکلمه مبارکه رجعت إلیک یا مولی العالم منقطعاً عن الامم ناطق

شوی . بشنو ندای مظلوم را ، قدم از مقامات و ظنون و اوهام اهل امکان بردار و بر
لا مکان گذار ، لتسمع تغرّدات طیور العرش و تغنیّات عنادل العرفان علی اعلی
الاعصان . نسأل الله أن يؤیّدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی ، إنّه مولی الوری
و ربّ العرش و الثّری ، لا إله إلاّ هو الفرد الواحد العلیم الحکیم . إذا أخذک
جذب البیان من الافق الاعلی ، قل :

الهی الھی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعزک و عظمتک و سلطانک ، أنا
عبدک و

ابن عبدک قد اقبلت إلیک منقطعاً عن دونک و راجیاً بدائع فضلک ، اسألك بأمطار
سحاب سماء کرمک و بأسرار کتابک أن تؤیّدنی علی ما تحبّ و ترضی . ای ربّ هذا
عبد

اعرض عن الاوهام مقبلاً إلی أفق الایقان و قام لدی باب فضلک و فوّض الامور إلیک
و توکل علیک فافعل به ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک . إنک أنت المقتدر
العلیم

الحکیم . اشهد یا الھی بأنک أعلم بی منی . قدّری ما

يقربني إليك وينفعني في الآخرة والأولى . إنك أنت مولى الورى وفى قبضتك
زمام الفضل والعطاء . لا إله إلا أنت الفضل الكريم .
البهاء على أهل البهاء الذين ما منعتهم ضوضاء الامم عن مالک القدم . قاموا
وقالوا الله ربنا وربّ العرش العظيم .

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید . پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع ننمائید .

ای مؤمن مهاجر! عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد

را بصبح منیر قرب منور گردان . بیت محبت باقی را بظلم شهوت ، فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی مپوش . تقوای خالص پیشه کن و از ما

سوی

الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن ، و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار . بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش . چه که دون او احدی را از

فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد .

ای عباد ! اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید ، از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید . نار طلب در جان بر افروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید .

ای احمد ! از ابحر متموجه ملتطمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش . چشم را منیر کن و بنور لائح روشن نما ، تا بسینای مبارکه طیبیه که محلّ ضیا و استضای سنای الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار لا نهاییه منور گردی و ندای جانفزای "انظر ترانی" از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی . جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید : ای احمد ! نفحه ای از عرف گلستان قدس

روحانیم بر عالم هستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطام یم عنایتم بر عالمیان

مبذول گشته و جمیع را سرمست از این بادهٔ قدس الست ، از عدم محض فانی ،
بعرضهٔ وجود باقی کشیده .

ای احمد ! دیده را پاک و مقدّس نما تا تجلیات انوار لا نهیات از جمیع جهات
ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید
را از افنان باقی انسانی بشنوی .

ای احمد ! چشم ودیعهٔ من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن ، و گوش مظهر وجود
من

است او را باعراض مشتیهٔ نفسیه ، از اصغای کلمهٔ جامعه ، باز مدار . قلب خزینهٔ
من است ، لئالی مکنونهٔ آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار . دست علامت عنایت
من

است آن را از اخذ الواح مستورهٔ محفوظه محروم منما .

بگو ای عباد ! فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل
در

نزول و جریان است ، با دیده مقدّس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی
و فیض رحمانی بشتابید .

بگو ای بندگان من ! بتحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و مقلد مسازید چه که
 مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب ننموده و
 لا یزال سقایه نخواهد نمود . از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لا زوال بی
 مثال در آئید . لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیزگذارید
 چه که مصنوعی آن بملاقات آب ، فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی
 و

منیرگردد . پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون
 اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب عنایت
 من زنده و حیّ و باقی خواهد بود .

ای بندگان من ! جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و
 رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض
 وجود انبات نماید . و چون

نار مشتعل شوید تا حجابات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبرودهٔ محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید . و چون هوا لطیف شوید تا در مکنن قدس ولایتم در آئید .

ای بندگان من ! از مدینهٔ وهمیّه ظنّیه بقوّهٔ توکل بیرون آمده بمدینهٔ محکمّه مشیّدّه یقین وارد شوید . و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همهٔ هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم .

بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم . جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس

فرمودم و بنیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات ملکیه بملائکهٔ حفظیه ، حفظ فرمودم . حال از مغرس و حافظ و مربّی خود غفلت منمائید و دون او را براو ،

مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمومیّه عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع
 را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید .
 کلمات حکمتم را از لسان ظهور قلم شنو که بپسر مریم فرمودم که هر مالک بوستانی
 شجره یابسه را در بوستان باقی نگذارد و البتّه او را قطع نموده بنار افکند چه که
 حطب یابس در خور و لایق نار است . پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من ! خود را
 از

سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشرکین و غافلین است حفظ نمائید تا
 اشجار وجود ، از جود معبود ، از نفحات قدسیّه و روحت انسیّه محروم نگردد و لایزال
 در

رضوان قدس احدیّه ، جدید و خرم ماند .

ای بندگان ! بنیان مصرایقان حضرت سبحان را بنقروهم و ظنون منهدم مکنید چه که
 ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته .
 ای عباد ! ید قدرت مبسوطة ممدوده مرتفعه سلطنتم

را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید
 و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید؟ آیا
 بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده‌ام از عالمیان
 ممنوع گشته؟ اگر نه چنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع
 نموده‌اید و مظهر ذات عزّابها را از ظهور در سماء قدس ابقا ممنوع داشته‌اید؟
 اگر چشم انصاف بگشائید، جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه
 سرمست

بینید و جمیع ذرات اشیا را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت. فبئس ما
 انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون.
 ای بندگان! بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس وهوی برآمده قصد سینای روح
 در

این طور مقدّس از سترو ظهور نمائید. کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل منمائید
 و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید.

بگو ای عباد غافل! اگر چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است

و ظهور قهرم بغایت عظیم . نصایح مشفقه ام را بگوش مقدس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سر در بدیع امرم ملاحظه نمائید . از امواج بحر رحمت که جمیع ابحر لا نهاییه قطره ایست نزد او ، محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سائغم خود را ممنوع

مسازید . قسم بذات غیبم که اگر اقلّ از ذره بشعور آئید بسینه بسینای روح بشتابید و بعین خود بمعین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر بشنوید و غفلت منمائید .

ای احمد! از تقیید تقلید بروضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام . بگو ای عباد! باب رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم

و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتم را بجور و اعتساف قطع نمائید . براستی
 میفرمایم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینه من است ، محلّ خزف فانیه دنیای دنیّه
 مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را بغبار تیره بغضا میالائید .
 بصفتام متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت قدسم در آئید .
 جمیع اشیا کتاب مبین و صحف محکم قویم منند بدایع حکمت لدنیم را بچشم طاهر
 مقدّس

و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائید .

ای بندگان من ! آنچه از حکم بالغه و کلم طیبّه جامعه که در الواح قدسیّه احدیه
 نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه است بسماوات عزّ احدیه ، و الاّ جمال
 مقدّس

از نظر عارفین است و اجلالم منزّه از ادراک بالغین . در شمس مشرقه منوره مضمیّه
 ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در منتها وصف مبالغه نمایند و
 یا در دون آن منتها جهد مبذول دارند ،

این دورتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در امکانه حدودیه بخود مقبل و معرض ، راجع بوده و خواهد بود . و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود . و همچنین در

سراج مضیئه در لیل مظلّمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائید ، آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد ؟ لا ، فوالذی نفسی بیده ، بلکه در این دو حالت مذکوره ، او بیک قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذمّ ، بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود . حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که

در مشکوة عزّربانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکوة استقامت در صدر منیر خود بر افروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید .

ای بندگان من ! مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحر است که در قعر و عمق آن لئالی لطیفه منیره ، ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر در آید ، تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید . حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید ، هیچ از آن بحر و لئالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید ؟ فبئس ما توهمتم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون .

ای بندگان ! تالله الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از جبل ورید . بانی ، بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید .

ای بندگان ! اگر از بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید ، البتّه از جمیع جهات منقطع شده ، بمعرفت نفس خود که نفس معرفت

منست ، پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطام عنایت و قمقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیه ظاهر و مشهود بینید . این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید . مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان

، با نهایت اطمینان ، طیران نماید و بعد بگمان دانه ، بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام ، خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید ، چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود . در این وقت آن طائر سماء عالیّه خود را ساکن ارض فانیّه بیند . حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید .
ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کتزعلم و

حکمت ربّانی بقوّه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردن و حوریات غرف ستر و حجاب را

در مظاهر این کلمات محکّمات ، محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیّه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم . حال مع جمیع

این فیوضات منیعۀ محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه ، اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود .

ای اهل بیان ! الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیه اید و لئالی ابحر فضل احدیه . و دون شما از آنچه در سماوات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و بالتّبع مرزوق و متنعمند . مثلاً ملاحظه در ارض طیّبه منبته نمائید که مقصود زارع از سقایه ، سقایه زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع مشروب می شوند . پس مقصود از نزول فیض فیاض ،

مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات علم و حکمتند و من

دون آن از اعداء و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتبع برشحات فضلیّه و قطرات
 سحابیّه مرزوق و مشروبند . ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی
 از خود غفلت مجوئید و از حقّ ، عزلت مگیرید و از مراقبت امرالله در جمیع احوال
 غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس ننمائید .
 ای بندگان ! اگر صاحب بصرید بمدینه بینایان وارد شوید و اگر اهل سمعید بشهر
 سامعین قدم گذارید و اگر صاحب قلبید بحصن موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده
 انوار جمال ابهائیّه در این ایام مظلّمه محجوب نمائید . چه که این سنه ، سنه تمحیص
 کبری و فتنه عظمی است .
 ای عباد ! وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان و ایقان بر لوح صدر خود
 مرقوم دارید و در هر آن ، توجه بآن نموده که مبادا از حرفی از آن تغافل نمائید و
 بجدّ تمام اقبال بحقّ جسته و از دون آن اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریّه منبته
 از شجره الهیّه .

ای عباد! نیست در این قلب، مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم نمی نماید مگر بر حق خالص از پروردگار شما. پس متابعت نفس منمائید و عهد الله را مشکیند و نقض میثاق مکنید. باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجه نمائید و مباحثید از بی خردان. دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته، دل باو مبنیدید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان. براستی میگویم که مثل دنیا مثل سراپست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و

چون باورسند بی بهره و بی نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده

و عاشق چون بدو رسد لا یُسمِن و لا یُغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت، حاصلی نیابد.

ای عباد! اگر در این ایام مشهود و عالم موجود، فی الجملة امور بر خلاف رضا از جبروت قضاء واقع شود، دل تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و

عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است . البته بجمیع آنها رسیده فائز گردید ، اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابهائیه که مقرّ خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید . جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است ، اگر از غبار تیره نیستی بدر آئید . از زحمت ایام معدوده دل تنگ م باشید و از خرابی تن ظاهر ، در سبیل محبوب ، محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور .

ای بندگان ! سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعه جنت احدیه را از سدره مغرسه الهیه اخذ کنید . چه که در وادی جز یابس ، تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم ، بدست نیاید و از شجره یابسه ، ثمره لطیفه منیعه ، ملحوظ نگردد .

ای طالبان باده روحانی! جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی
بی حجاب لن ترانی میفرماید. چشم دل و جان را محروم ننمائید و بمحلّ ظهور اشراق
انوار جمالش بشتابید. کذلک ینصحکم لسان الله لعلّ انتم الی شطر الرّوح تقصدون.

بنام خداوند یکتا

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکن است و قدر این مظلومیّت را دانسته ، توهم بدان . لعمر الله مظلومیّت بسیار محبوب است . کوثر عرفان رحمان را پنهانی بنوش و قدر بدان . ایام غلبه ظاهریّه خواهد آمد و لکن این لذّت را نخواهد داشت و اگر درست ملاحظه کنی ، عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمائی . اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد . طوبی لک بما فزت به .

ای حسین! بذکر الله مانوس شو و از دوش غافل، چه که ذکرش انیسی است بی نفاق و مونس است با کمال وفاق. میهمانیست بی خیانت و همدمیست بی ضرر و جنایت.

مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین. رفیقی است با وفا بشأنیکه هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد، غم را به سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزدايد. الیوم یومی است که کلمه جذبیة الهیة ما بین سموات و ارض معلق و جذب میفرماید جواهر افئده ممکنات را و آنچه از نفوسیکه از امکان تراپیة صعود ننموده اند حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عند الله جاری. قسم بافتاب معانی که اگر مقدار ذره ئی از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد البتة کلمه جذبیة و فصلیه آنرا جذب نماید و از جبل فصل کند. چنانچه در ملاً بیان ملاحظه مینماید که آنچه از قلوب صافیة و نفوس زکیة و صدور منیره در این قوم بود

بمکمن اعزّاعلا و مقرّسدره منتهما متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهّره کدره ،
 باصل خود راجع گشتند . بوهمی از سلطان یقین اعراض نمودند و بظلم فانی از جمال
 باقی غافل شده اند . مردود ترین عالم و محروم ترین ناس الیوم بین یدی الله
 مشهودند . کذلک یبطل الله اعمال الدّین هم کفروا و أشرکوا و کانوا فی مرية من
 لقاء ربّهم بعد الدّی ظهر بکلّ الآیات و سلطان علیم .
 ای حسین ! کأس بقاء با تمّ ظهور و بروز ، با یادی ملائکه جنّت و نار ، در دور
 آمده پس نیکو است حال نفسی که از کأس باقی مرزوق شود و کأس فانی را باهلش وا
 گذارد .

ای حسین ! امر حقّ را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا . و
 هر یک از مرایا که بشمس توجّه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و
 الیوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک

محروم بل مفقود . و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عند الله .
 قلم قدم میفرماید ! جز سمع کلماتم نشنود و جز چشمم بجمال عارف نگردد .
 بصر که برمد هوی علیل شد چگونه بمنظر اکبر ناظر شود ؟ طیب جمله علتها حیم
 بوده و شافی جمیع امراض و دم خواهد بود . حبّ الهی را مطهر دان ، در هر محلّ که
 وارد شود اجنبی نماند ، علّت را بصحّت و جرم را برحمت تبدیل نماید . طوبی از برای
 نفوسی که باین فضل لا عدل لها فائز شوند . پس تو ای عبد موقن بالله ، حمد کن که
 از حروفات باقیّه عند الله مذکوری . سحاب رحمت رحمانیتش بر تو باریده و غمام
 مکرمت سبحانیتش بر تو امطار مرحمت مبذول داشته . در وطن اصلی و مقام محمود
 که

مدینه حبّ الهی است مقرر گرفته ای . انشاء الله جهد نما که در کلّ حین از رحمت

بدیعی

که مخصوص آن حین است مرزوق گردی و فائز شوی ، چه که در

هرآنی جمال ابهی بتجلی ابدع ، تجلی فرماید و اهل وقوف را از آن فضل معروف
قسمت

نه . بایست مستقیم بر امر الله و بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما ، که الیوم
اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات ، این رتبه بلند اعلی است .
ای حسین ! بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابدأً از امورات وارده محزون
مباش . فوالذی نفسی بیده که اگر عوالم لا یتناهی الهی منحصر باین عالم بود و
نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلش مشهود است ، ابدأً خود را در بلا یای لا
یحصی

معدّب نمی ساختم . فکر در انبیای مقرّبین نما و در ضریکه بر هر یک در سبیل الهی
وارد شده . قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذره شعور باشد بذکر این بیان و
تفکر در آن ابدأً بدنیا اعتناء ننماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد و همچنین
موفق شود بامریکه احدی موفق نشده ، إلا من آیده الله علی عرفانه و فتح

بصره بمشاهدة أسراره . و اگر از ضرر وارده در این مدینه ذکر نمایم البتّه محزون
شوی و لکن اینقدر بدان که فوالذی دلح لسان الفجر لثناؤه که از اول ابداع تا حال
چنین ظلمی ظاهر نشده و بذلک ناح کلّ شیء و هم لا يشعرون . و أقول لم یرد علینا
إلا ما أراد الله لنا ، علیه توکلنا و أنّ علیه فلیتوکل المقربون .

بنام دوست یکتا

قلم اعلیٰ اهل بها را بفیوضات رحمانیّه بشارت
 میدهد و جمیع رانصیحت میفرماید تا کلّ بنصح الله
 مالک اسماء بما اراده المحبوب فائز شوند . جدال و
 نزاع و فساد مردود بوده و هست . باید احبّای الهی
 بلحاظ محبّت در خلق نظر نمایند و بنصائح مشفقانه و
 اعمال طیّبه کلّ را بافق هدایت کشانند . بسا از نفوس
 که خود را بحقّ نسبت داده اند و سبب تزییع امرالله
 شده اند ، اجتناب از چنین نفوس لازم . و بعضی
 از ناس که بمقصود اصلی در ایّام الهی فائز نشده اند
 و رحیق معانی را از کأس بیان نیاشامیده اند ،
 از اعمال غافلین و افعال مدّعین متوهّم شوند . چنانچه
 مشاهده شد بعضی از نفوس که بسماء ایمان ارتقاء
 جستند ، بسبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق
 عزّ احدیّه محتجب ماندند ، مع آنکه سالها این فرد را

شنیده‌اند: "گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد"

بعضی از عباد آنچه از مدعیان محبت ملاحظه

نمایند بحق نسبت میدهند ، فبئس ما هم یعملون . در جمیع

اعصار ، اختیار و اشرار بوده و خواهند بود ، أن اعتبروا

یا اولی الابصار . قلوب طاهره و ابصار منیره و

نفوس زکیّه باید در جمیع احیان بافق امر ناظر باشند

نه باعمال و اقوال مدعیان و کاذبان . از حقّ جلّ

جلاله مسئلت نمائید جمیع را هدایت فرماید و برضای

مطلع آیات که عین رضای اوست فائز فرماید . انه لهو

المجیب المعطی الغفور الکریم . محض فضل و عنایت ،

این لوح از سماء مشیت الهیه نازل تا جمیع احبّا بما

اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس اماره احتراز

نمایند . هر متکلمی را صادق ندانند و هر قائلی را از

اهل سفینه حمرا نشمرند ، انه لهو المبین المتکلم الصادق المتعالی العزیز الامین .

هو العزیز

لم یزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در
 وزیدن بوده و لایزال بروایح عزّ معنوی از یمین
 عرش ربّانی درهبوب خواهد بود . سحاب جود و
 کرم آنی از ابلاغ فیوضات منیعہ ساکن نگشت و
 غمام فضل و رحمت آنی از انزال امطار فیض نیاسود .
 بحمدالله شمس عنایت مشرق است و بدرمکرمت از
 افق عزّت طالع و لکن نفوس مشغولہ و نقوش
 محدودہ از این رحمت اصلیّہ و نعمت سرمدیّہ ممنوع
 بوده و بحجبات وهمیّہ و سبحات ظنیّہ محتجب و محروم خواهند بود .
 معلوم آن جناب بوده کہ مقصود از آفرینش
 عرفان حقّ و لقای آن بوده و خواهد بود ، چنانچہ

در جمیع کتب الهیّه و صحف متقنه ربّانیّه من غیر
 حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی ، مذکور و
 واضح است و هر نفسی که بآن صبح هدایت و فجر
 احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و
 اعلی الجنان است فائز گردید و بمقام قاب قوسین که
 وراى سدره منتهی است وارد شد و الا در امکنه
 بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و
 خواهد بود ، اگر چه در ظاهر بر اکر اس رفیعه و
 اعراش منیعه جالس باشد . بلی آن سماء حقیقت ، قادر
 و مقتدر که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی ، بیمین
 قرب و لقاء رساند. لو شاء الله لیكون الناس امّة
 واحدة، و لکن مقصود ، صعود انفس طیّبه و جواهر
 مجردّه است که بفطرت اصلیه خود بشاطی بحر اعظم
 وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال ، از عاکفان
 امکنه ضلال و اضلال ، از یکدیگر مفصول و ممتاز
 شوند. کذلک قدر الامر من قلم عزّ منیر.

انشاء الله ، امیدواریم که آن جناب خود را از
صهبای رحمت الهی منع نفرمایند و نظر پاک را باسباب
فانیه نیالایند تا از سراب فانی ببحر باقی واصل شوند.
و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل
باسباب قدرت ظاهریّه و غلبه ملکیه همین شئونات
فصل و تمیز بوده . چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان
علیه ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجال انکار
و اعراض نماید بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار
او منصعق بلکه فانی محض شوند . دیگر در این مقام ،
مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد ، چنانچه در
جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته و بسمع عالی
رسیده . اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی
منیع ، چون جمال لایزال و طلعت بی مثال را در
لباس ظاهر ملکیه مثل سایر ناس مشاهده می نمودند
بدین جهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره
قرب تقرّب نمی جستند بلکه در صدد دفع و قلع و

قمع مقبلین الی اللہ برآمده. چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد، توانند سراج قدرت ربّانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند، غافل از این که جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح. کذلک یبدّل الله ما یشاء و انّه علی کلّ شیءٍ قدیر. چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت، اشتهار و علوّ این امر، جمیع امکانه ارض را احاطه نموده، چنانچه اهل این اطراف مّطلع شده اند. و این نصرت را سلطان احدیّه بید خود اعلاء فرمود من دون آنکه احدی مّطلع شود و یا شاعر باشد. اینست معنی آن شعر پارسی که میگوید:

" تو گرو بردی اگر جفت اگر طاق آید "

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان

حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمائید که عن قریب

حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کلّ خواهید دید و
 دون آن را مفقود و لا شیء محض ، ملاحظه خواهید
 فرمود . اگر چه بحمد الله حقّ و مظاهر او همیشه در
 علوّ ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علوّ و سمو
 بقول او خلق شده ، لو انتم ببصر هذا الغلام تنظرون .
 و دیگر اینکه این عبد همیشه در ذکر آن دوست بوده
 و سبقت دوستی آن جناب از نظر نرفته و ان شاء الله
 نخواهد رفت بشرطها و شروطها و أنا من شروطها .
 و امیدواریم که این ذکر انسیان مقطوع ننماید و
 این اثبات را محو از پی نیاید . و امید از ربّ العزّة
 چنانست که در نهایت بعد صوری ، بمنتهی قرب معنوی
 فائز باشی . چنانچه کلّ من علی الارض میان آن
 جناب و حضرت مقصود حجاب نشود زیرا که دون
 این قرب و بعد مذکوره ، قریبی عند الله مذکور است
 که اورا شبهی و ضدّی و مثلی در عالم ملکّیه که امکانه
 حدود است متصوّر نه . جهدی باید که بالطف سلطان

احدیّه بآن مقام درآئی تا از شجره بعد و اثمار و
اوراق او بالمرّه پاک و مقدّس گردی . و این قریبست
که ببعد تبدیل نشود و بدوام الله باقی خواهد بود.
و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم .

بنام مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لائق و سزااست که لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود . رحمتش
 جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و این رحمت در رتبهٔ اولیّه اظهار برهان است که
 از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کلّ به عرفان آن بحر قدم ، که مقصود اصلی از
 خلق عالم است فائز شوند و در رتبهٔ ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ باین مرقات
 اعظم بمکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا جوید .
 طوبی از برای نفوسیکه الیوم باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه بنصرت امر مالک
 بریّه قیام نمایند . انشاء الله باید جمیع احباب با کمال محبّت و وداد باشند و
 در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مؤاسات که در کتاب الهی نازل شده اینست
 که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلی

نشمزند . و اغنيا ، فقرا را از مال خود محروم ننمايند و آنچه از براى خود از امورات خيريه اختيار مينمايند از براى سائر مؤمنين هم همان را اختيار كنند . اينست معنى مؤسسات . و حدّ مؤسسات تا اين مقام بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائيه و مشتبهات نفسيه عند الله مذكور . اعاذنا الله و اياكم عن كلّ ما لا يحبه . انشاء الله بايد جميع بكمال تقديس و تنزيه بذكرش ذاكر باشند . و انه لهو الامر السميع العليم .

هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میرود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور
شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست ، و لکن محبان کوی محبوب و
محرمان

حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند ، از بحر تسلیم ، مرزوقند
و از نهر تسنیم مشروب . رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای
لا

مکان تبدیل نمایند . زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد
روح بخشنده ، لا جرعه بیاشامند . در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و
در

بادیه های متلف بجانفشانی چالاک . دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند

چشم از عالم بر بسته اند و بجمال

دوست گشوده اند . جز محبوب ، مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند . به پر توکل پرواز نمایند و بجناح توکل طیران کنند . نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از شیرامّ مقبول تر .

زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود . چه نیکوست

این

ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده . گردن بر افراختیم و تیغ بیدریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم . سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم . از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار . فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم . بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح ، پرواز کنیم و در سایه های شجر انس ، آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حبّ منتهی گردیم . از خمرهای خوش وصال ، بنوشیم و البته

این دولت بی زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی مثال را از کف نگذاریم . و اگر در تراب ، مستور شویم از جیب رحمت ربّ الارباب سر بر آریم . این اصحاب را بلا ، فنا نکند و این سفر را قدم ، طی ننماید و این وجه را پرده ، حجاب نشود .

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف بر

افراخته اند

و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند البتّه بقانون عقل باید احتراز نمود

و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد . و لکن بعنایت الهی و تأیید غیب

نامتناهی چون شمس ، مشرقیم و چون قمر ، لائح . بر مسند سکون ، ساکنیم و بر بساط

صبر جالس . ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن

ظاهری

چه اندیشه نماید ؟ بل تن ، این را زندان است و کشتی آن را سجن . نغمه بلبل را

بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد . باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم

انبیاء و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون

روح ، خفیف شوی و چون نفس ، از قفس تن بر آئی . در نهایت احاطهٔ اعداء و شدت ابتلا ، طایر قدس نازل شده و این آیه آورد : " وَاِنْ كَانَ كِبْرَ عَلِيكَ اَعْرَاضَهُمْ فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِى الْاَرْضِ اَوْ سَلْمًا فِى السَّمَاوَاتِ . هَذَا يَوْمَ يَنْزِلُ السَّمَاءُ كَظَنِّ مَنْ نُغَمِّرُ بِهٖ اَرْضًا . هَذَا يَوْمَ يَكْفُرُ الْاَكْثَرُ بِاَعْرَاضِهِمْ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ " . هزار چشم باید تا خون گیرد و صد هزار جان باید تا ناله از دل بر آرد . و همچنین در جای دیگر میفرماید : " وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِيُثْبِتُوْكَ اَوْ يُقْتَلُوْكَ اَوْ يَخْرُجُوْكَ ، وَاِذْ يَمْكُرُوْنَ بِكَ اَللّٰهُ ، وَاَللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ " . در این دو آیه مبارکهٔ شریفه که از مبدأ الوهیه نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید . اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه

این اعداء و موارد بلا چون شمع ، روشنیم و چون شاهد عشق ، در انجمن . سترو حجاب را سوختیم و چون نار عشق ، بر افروختیم . و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوبست و همه گوشها مسدود . در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادی ضلالت مشی

میکنند . هم بریئون عمّا عمل و انا بریء عمّا يعملون .

معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام

رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته ، قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده .

" فطوعا لقاض أتى فى حكمة عجا

افتى بسفك دمی فى الحلّ والحرم "

بعضی حرفهای بی معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخص معروف ،

بعضی

مقالات از ظنونات خود بیان نموده . و آن شخص این دو روزه بطهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت .

" آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق . از این بنده اگر کتمان کنند از

حضور حقّ " لا يعزب عن علمه من شيء " چگونه مستور ماند ؟ و ندانستم که آخر
بکدام

شرع متمسک اند و بچه حجّت مستدلّ . این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته ام
و

خلوت گزیده ام . در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها نشسته ام . این حسد از چه
احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت ؟ و معلوم نیست که بآخر خیر برند و کام دل
حاصل نمایند .

اگر چه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاء الله بنور
هدی مهتدی . کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته ام ، بخدا وا گذاشته ام
و بعروه عدل تشبّث جسته ام . بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم
مشروب

شوند و از نار غضب الهی مرزوق . زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه
نمی گذرد . آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان
مبرهن گردد . آنوقت حکم جاری کنند ، قضی و امضی . دست ظنون ایشان کوتاه است
و

شجر عنایت الهی بغایت

بلند . تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم
و طالب . نه تقدیم یابد نه تأخیر . إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . إِنَّ يَنْصُرْكُمْ
اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ بَعْدَهُ . وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ
الهُدَى .

هُوَ

علت آفرینش ممکنات حبّ بوده چنانچه در حدیث مشهور ، مذکور که میفرماید کنت
کنزاً
مخفياً فأحببت أن اعرف ، فخلقت الخلق لكي اعرف ، لهذا باید جمیع بر شریعت حبّ
الهی
مجتمع شوند بقسمی که بهیچوجه رائجه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد . کلّ
ناظر
بر حبّ بوده در کمال اتّحاد حرکت نمایند چنانچه خلافتی مابین احدی ملحوظ نشود .
در
خیر و شرّ و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند . ان شاء الله امیدواریم که
نسیم اتّحاد از مدینه ربّ العباد بوزد و جمیع را خلع وحدت و حبّ و انقطاع بخشد .

هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ

توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ،
 ساحت عزّ حضرت لایزالی را لایق و سزااست که لم
 یزل و لا یزال در مکمن قدس اجلال خود بوده و
 فی ازل الآزال در مقعد و مقرّ استقلال و استجلال
 خود خواهد بود . چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات
 منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی
 خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سماوات . از علوّ
 جود بحت و سموّ کرم صرف ، در کلّ شیء ممّا یشهد و
 یری ، آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از
 عرفان حضرتش علی مقدار و مراتبه محروم نماند و
 آن آیه ، مرآت جمال اوست در آفرینش . و هر قدر
 سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع امنع شود
 ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن
 مرآت منطبق و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّ شیء فی

مقامه و يعرف کلّ شیء حدّه و مقداره و یسمع عن کلّ شیء علی أنّه لا اله الا هو وانّ علیاً قبل نبیل مظهر کلّ الاسماء و مطلع کلّ الصّفات و کلّ خلقوا بارادته و کلّ بامرہ یعملون . و این مرآت اگرچه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توهمات شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظائرانس ربّانی تقرب جوید و واصل گردد و لکن نظر بانکه هر امری را وقتی مقدّر است و هر ثمری را فصلی معین ، لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایّام الله بوده . اگرچه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السّموات و الارض در آن ایّام خوش صمدانی بآن شمس عزّربانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند . فتعالی من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل . فتعالی من هذه العنایة الّتی لم یکن لها شبه فی الابداع و لا لها نظیر فی الاختراع . فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون . این

است که در آن ایام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود. چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه بالف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند. اینست که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساریست.

ای هادی ان شاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیّه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی ، چه که اوست کتاب جامع و کلمه تامّه و مرآت حاکیه . کلّ شیء احصیناه کتاباً انتم تعلمون. و بعد سؤال از انقطاع شده بود. معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع ، انقطاع نفس از ما سوی الله است ، یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیئی از اشیاء از

آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید. یعنی حبّ شیء و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید. چنانچه مشهوداً ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبّث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند. اگر چه سالک سبل حقّ بمقامی فائز گردد که جز انقطاع ، مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر، ترجمان نشود و قلم ، قدم نگذارد و رقم نزند، ذلک من فضل الله يعطيه من یشاء. باری مقصود از انقطاع ، اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسّل باو بوده . و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد ، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن . اذاً نسأل الله بان ینقطعنا عمّن سواه و یرزقنا لقاءه ، انّه ما من اله الا هو ، له الامر و الخلق ، یحبّ ما یشاء لمن یشاء و انّه کان علی کلّ شیء قدیراً. و دیگر سؤال از رجعت شده بود. این مسأله

در جمیع الواح ، مفصل و مبسوط ذکر شده بیانات شتی
و حکم لا تحصی . ان شاء الله رجوع بآن فرمائید تا
بر کیفیت آن اطلاع بهم رسانید . بدأ کَلَّ ، من الله بوده
و عود کَلَّ ، الی الله خواهد بود . مفری از برای احدی
نیست . رجوع کَلَّ بسوی حقّ بوده و لکن بعضی الی
رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره . و در الواح
فارسیّه و عربیّه این مطالب با سرها و اتمّها ذکر شده
فارجعوا الیها ان انتم تریدون ان تعرفون . و همچنین
نقطه اولی جلت کبریاؤه در بیان فارسی بتفصیل مرقوم
داشته اند رجوع بآن نمائید که حرفی از آن کفایت
میکند همه اهل ارض را . و کان الله ذاکراً کَلَّ شیء
فی کتاب مبین . و همچنین مشاهده در بدأ خود نما که
من الله بوده و الی الله خواهد بود . کما بدأتم تعودون و الیه ترجعون .
و اما ما سألت فی الحدیث المشهور : " من عرف
نفسه فقد عرف ربّه " معلوم آن جناب بوده که این
بیان را در هر عالمی از عوالم لا نهاییه باقتضای آن عالم

معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی بآن نبوده و نخواهد بود. و اگر تمام آن کما هو حقّه، ذکر شود اقلام امکانیه و ابجرمدادیّه کفایت ذکر ننماید. و لکن رشحی از این طمطام بحر اعظم لا نهاییه ذکر می شود که شاید طالبین را بسر منزل وصول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند. والله یهدی من یشاء الی صراط العزیز المقتدر القدیر. مثلاً ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیّه نمائید. مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه، جمیع بوجود آن موجودند. چنانچه اگر نسبت او از بدن، اقلّ من آن، مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند. و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیّه است، بوده و خواهد بود. چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون

آن جمیع معدوم و فانی شوند . حال اگر گفته شود
 او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر
 با و ظاهر و بوجود او قائم . و اگر بگوئی سمع است
 مشاهده می شود که سمع بتوجّه با و مذکور و کذلک
 دون آن از کلّ ما یجری علیه الاسماء و الصّفات که در
 هیکل انسانی موجود و مشهود است . و جمیع این اسماء
 مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیّه ظاهر و مشهود
 و لکن او بنفسها و جوهریّتها ، مقدّس از کلّ این اسماء
 و صفات بوده ، بلکه دون آن در ساحت او معدوم
 صرف و مفقود بحت است . و اگر الی ما لا نهاییه
 بعقول اوّلیّه و آخریّه در این لطیفه ربّانیّه و تجلّی عزّ
 صمدانیّه تفکر نمائی ، البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود
 را عاجز و قاصر مشاهده نمائی . و چون عجز و قصور
 خود را از بلوغ بعرفان آیه موجوده در خود مشاهده
 نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات
 احدیّه و شمس عزّ قدیمیّه بعین سرّ و سر ملاحظه نمائی .
 و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی
 مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد . و اگر

بمدارج توکل و انقطاع ، بمعارج عزّامتناع عروج نمائی
 و بصرمعنوی بگشائی این بیان را از تقييد نفس ، آزاد
 و مجرد بینی و " من عرف شيئاً فقد عرف ربّه " ،
 بگوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی .
 چه که در جمیع اشیاء آیه تجلّی عزّصمدانیّه و بوارق
 ظهور شمس فردانیّه ، موجود و مشهود است و این
 مخصوص بنفسی نبوده و نخواهد بود . و هذا لحقّ لا
 ريب فيه ان انتم تعرفون . و لكن مقصود اولیّه از
 عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر
 عهد و عصری ، زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت ، لم یزل
 متعالی از عرفان دون خود بوده . لهذا عرفان کلّ عرفاء
 راجع بعرفان مظاهر امر او بوده . و ایشانند نفس الله
 بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بین بریته . من عرفهم
 فقد عرف الله و من أقرّبهم فقد أقرّب الله و من اعترف
 فی حقّهم فقد اعترف بآیات الله المهيمن القيوم . كذلك
 نصّرّف لكم الآيات لعلّ انتم بآيات الله تهتدون .
 ان یا هادی ! فاهتد بهدایة الله ربّك وربّ کلّ

شئ ثم اشدد ظهرک لنصرة امرالله ولا تعقب الذين
اتخذوا السامري لانفسهم ولياً من دون الله ويستهزءون
بآيات الله سخرياً ويكونن من المعتدين . واذا تتلى عليهم
آيات ربك يقولون هذه حجابات . قل فبأي حديث
آمنتم بالله ربكم فأتوا بها انتم من الصادقين .
حال امر بمقامى رسیده که فوالذى نفسى بيده ، که
كل من فى السموات والارض بعين سر برمظلوميت اين
عبد نوحه وندبه مينمايند . ونحن توكلنا على الله ربنا
ورب كل شئ ولن اشاهد كل من فى الملك الا ككف
من الطين الا الذين هم دخلوا فى لجة حب الله و عرفانه
وكذلك نذكر لتكون من العارفين .

واما ما سألت فيما ورد فى الحديث بأن " المؤمن
حيى فى الدارين " . بلى ذلك حق بمثل وجود الشمس التى
اشرقت فى هذا الهواء الذى ظهر فى هذا السماء الذى كان
فى هذا العماء ان انتم من العارفين . بل انك لو تثبت
فى حبك مولاك وتصل الى المقام الذى لن تزل قدماك
يظهر منك ماتحىى به الدارين وهذا تنزيل من لدن

عزیز علیم. اذاً فاشکر الله بما رزقک من هذا الکوثر
الذی یحیی به ارواح المقربین ورفعک بالحق وانزل
علیک الکلمات الّتی بها تمّت حجّة الله علی العالمین . فوالله
لو یبذل قطرة منه علی اهل السّموات و الارض لتجد
کلّها باقیة ببقاء ربّک العزیز القدیر.

معلوم آن جناب بوده که کلّ اسماء و صفات و

جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه

باطن و غیر مشهود ، بعد از کشف حجابات عن وجهها

لن یبقی منها الا آیه الله الّتی اودعها الله فیها و هی باقیة

الی ما شاء الله ربّک وربّ السّموات و الارضین . تا

چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش ، وجود و حیات

او بوده . و چنانچه اسم ایمان از اوّل لا اوّل بوده

و الی آخر لا آخر خواهد بود ، و همچنین مؤمن ، باقی و حیّ بوده و خواهد بود

و لم یزل و لا یزال طائف حول مشیّت الله بوده ، و اوست باقی ببقاء الله و دائم

بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او . و این

مشهود است که اعلی افق بقاء ، مقرّ مؤمنین بالله و آیات

او بوده ابدأ فنا، بآن مقعد قدس راه نجوید. كذلك
نلقى عليك من آيات ربك لتستقيم على حبك وتكون من العارفين .

چون جميع این مسائل مذکوره در اکثر از
الواح ، مفصل و مبسوط ذکر شده دیگر در این مقام
بنهایت اختصار مذکور گشت . ان شاء الله امیدواریم
که بمنتهی افق قدس تجرید فائز شوی و بحقیقت اسفار
که مقام بقای بالله است واصل گردی و مثل شمس در
عالم ملک و ملکوت مؤثر و مضیء و منیر شوی . لا
تأس من روح الله وانه لا یأس من جوده الا
الخاسرون . ثم ذکر من لدنا مصاحبک الذی سمی
بالرضا ثم بشره بما اراد الله لیكون من الفرحين . ثم
ذکر العباد بان لا یضلوا اذا اتاهم امر عظیم . قل کونوا
مستقیماً علی امر الله و ذکره و لا تعدوا عن حدود
الله و لا تكونن من المعتدین .

باری الیوم بر جمیع لازم که بمقامی واصل و
ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمع شوند که

ایشان را از صراط الله منحرف نمایند ، نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمایند . قل کونوا یا قوم قهر الله لاعدائه ، ورحمته لأحبائه ولا تكوننّ من الذين غلبت عليهم رطوبات الهوائيه ولن يبقى فيهم اثر الذكرو الانثى ويكوننّ من الهالكين . قوموا يا قوم عن مراقد الغفلة بنا الرّاتى لويقابلها كلّ من فى السّموات والارض لتجدوا اثرها ، وانّ هذا ما يوصيكم الله به لتكوننّ من العالمين .

و اذا وردت مدينة الله ذكر اهلها ثمّ بشرهم بذكر الله فى ذكر ربهم لتكوننّ من المستبشرين ثمّ ذكر البيت واهلها والذين تجد منهم روائح القدس من هذا المنظر المقدّس الكريم ثمّ بشر الرضا والذين هم معه من احبّاء الله .

ثمّ ذكرهم من لدنا بذكر جميل . ثمّ اقصص لهم ما ورد علينا من الذين ارادوا ان يفتدوا انفسهم فى سبيلنا وكان فى صدورهم غلّ اكبر من كلّ جبل باذخ رفيع . كذلك يظهر الله ما فى قلوب الذين هم كفروا واشركوا بالله ربّ العالمين . ومنهم من اعرض ثمّ تاب ثمّ كفر ثمّ آمن الى ان انتهى بمبدئه فى أسفل الجحيم . ان يا ملأ البيان خافوا عن الله ثمّ اتقوا فى انفسكم بحيث لا

تعاشروا معه ولا تستأنسوا به ولا تجالسوا إياه ولا
تكوننّ من الغافلين . ففرّوا منه الى الله ربكم ليحفظكم الله
عنه وعن شرّه وعن جنوده . كذلك نخبركم بالعدل
ليكون رحمة من لدنّا عليكم وعلى الخلائق اجمعين .
فوالله لو يكون لكم نظرة الايمان لتجدوا من وجهه اثر
الجحيم . فوالله يهبّ منه روائح الكره الّتى لو تهبّ على
الممكنات لتقلّبهم الى اسفل السّافلين . كذلك نتلى عليكم
من آيات الله ونلقى عليكم من كلمات الحكمة ونعلّمكم سبل
التّقوى خالصاً لوجه الله العزيز المقتدر القدير . فوالله
يشهد بكفره وجهه وعلى نفاقه بيانه وعلى اعراضه هيكله
ان انتم من الشّاعرين . وهو يدعى فى نفسه جوهر
الانقطاع كما ادعى الشّيطان وقال " خلصت وجهى لله
ربّ العالمين . ولذا ما سجدت لآدم من قبل ، ولن أسجد ،
لأنّى لو اسجد لغير الله لأكون اذاً لمن المشركين " .
قل : يا ملعون انك لو آمنت بالله لم كفرت بعزّه و
بهائه ونوره وضيائه وسلطنته وكبريائه وقدرته
واقداره ، وكنت من المعرضين عن الله الّذى خلقك
من تراب ثمّ من نطفة ثمّ من كفّ من الطّين . فوالله

يا قوم ! انه لو يذكر الله لن يذكر إلا لمكر الذي كان
 فى صدره . اتقوا الله ولا تقربوا به يا ملاء الموحدين
 وانه لو يأمركم بالمعروف يأمركم بالمنكر لو انتم من
 العارفين . اياكم ان لا تطمئنوا به ولا بما عنده ولا
 تقعدوا معه فى مجالس المحبين . فوالله ما اردنا فيما ذكرناه
 لكم إلا لحبى بكم يا معشر المخلصين .

وانتم يا معشر البيان فانصروا الرحمن بقلوبكم
 ونفوسكم وألسنكم وأبدانكم ومالككم وعليكم ولا تكونن
 من الصابرين . فوالله يا جنود الله وحزبه ! قد فعل بنا
 هذا المنافق ما لا فعل الشيطان بآدم ولا النمرود بالخليل
 ولا الفرعون بموسى ولا اليهود بعيسى ولا أبو جهل
 بمحمد ولا الشمر بحسين ولا الدجال بقائم ولا السفينانى
 بالله المقتدر المهيمن العزيز الكريم . فوالله يبكى علينا غمام
 الامر ثم سحاب الجود ثم اعين المقرين . كذلك ورد
 علينا فى ديار الغربة فى سجن الأعداء . قد أخبرناكم
 بحرف منه بل اقل منها لتكونن من المطلعين . لعل
 تحدث فى قلوبكم نار المحبة وتنصروننا فى كل شأن ، ولا

تكوننّ من الغافلين .

ثمّ ذكر المهدى الذى ورد عليه ما يحزن منه قلوب
 العارفين . قل يا عبد ان اصطبر فى امر الله و حكمه ثمّ
 استقم فى كلّ شأن ولا تكن من المضطربين . وان مسّتك
 الذلّة لاسمى لا تخمد فى نفسك ثمّ استقم فى حبّك ثمّ
 ذكر ايام التى كان يهبّ بينكم روائح الله العليّ المقندر
 العظيم . ثمّ انقطع بنفسك وروحك وذاتك عن مثل
 هؤلاء وكن فى الملك من عبادنا المستقيمين .

ثمّ ذكر المجيد من لدنّنا ثمّ الذين معه من اصفياء
 الله و احبائه لتكوننّ من الفرحين . قل اياك أن لا
 تجتمع مع اعداء الله فى مقعد ولا تسمع منه شيئاً ولو
 يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم . لأنّ الشيطان
 قد ضلّ أكثر العباد بما وافقهم فى ذكر بارئهم بأعلى ما
 عندهم كما تجدون ذلك فى ملأ المسلمين بحيث يذكرون
 الله بقلوبهم و السنتهم و يعملون كلّ ما امروا به و بذلك
 ضلّوا و أضلّوا الناس ان انتم من العالمين . فلما جاءهم
 عليّ بالحقّ بآيات الله اذاً اعرضوا عنه و كفروا بما جاء

به من لدن حكيم خبير. كذلك يلقي الله عليكم ما يحفظكم
عن دونه رحمة من عنده على العالمين .

ثم ذكر الرحيم من لدنا ليكون متذكراً في نفسه
ويكون من الذّكرين . قل يا عبد ذكر العباد بما علمك
الله ثم اهد الناس الى رضوان الله ثم امنعهم عن
التقرب الى الشياطين . قل فوالله في ذلك اليوم لم يكن
ميزان الله الا حب الله وامره ثم حبي ان انتم من
العارفين . ان الذين هم أعرضوا عني فقد أعرضوا عن
الله وان هذا حجتي لو انتم من الناظرين . ويا قوم
قدسوا ابصاركم ثم قلوبكم ثم نفوسكم لتعرفوا وجه الله
عن وجوه المشركين . ثم ذكر الذين آمنوا بالله وآياته ثم نوره وبهائه ثم
بالذي يظهر في المستغاث ليكون رحمة من لدنا عليهم وذكرى للعالمين . ومن أعرض
عني فأعرضوا عنه ولا تقبلوا اليه ابداً . وان هذا ما رقم في
الواح عز حفيظ . والحمد لله رب العالمين .

بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما ینبغی ذاکر. حق آگاه و گواهد است که آنچه از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلق و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود. باید صاحبان لسان و بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض را تربیت نمایند. گفتار باید بمثابه نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود از او سرسبز و خرم شوند. یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیع است و کلمه دیگر بمثابه سموم. بگوای دوستان در جمیع بیانات عربیّه و فارسیّه از قلم اعلی امر بحکمت نازل شده مع ذلک مشاهده میشود بعضی از او غافلند

یا ایّها المتوجّه الی الوجه ان افرح بما ذکرک المظلوم و أمر العباد بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالم ربّهم

العلیم الحکیم . إنشاء الله کلّ بما أنزله الوهّاب فی الكتاب عامل باشند و
بآنچه سبب علوّ و سموّ و اشتعال است تکلم نمایند .
البهاء علیک و علی الذین عملوا بما أمروا به .

بنام خداوند مهربان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود ، یادت نمودیم . امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند . بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا . نیکوست کسی که دید و شناخت . آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار .

بگو ای دوستان ! خود را از دریای بخشش یزدانی دور ننمائید چه که او بسیار نزدیک آمده . آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده . بریک دستش آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی . بگذارید و بگیرید : بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد . آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده . ای دوستان ! بشتابید بشتابید بشنوید بشنوید .

کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده . بجای نیاز ، آز ، نمودار . راه خداوند خدا را گم کرده اند . گمراهند و خود را دارای راه میدانند . پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را بپاک یزدان رسانند . بگو ای دستوران ! از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرائید . آواز بی نیاز را بگوش جان بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید . امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت . دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار . بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید ، تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید . بگو امروز خداوند در انجمن سخن میفرماید ، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید . گفتار پیک دیدار اوست ، شما را از تاریکی رهاند و بروشنائی رساند . نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم .

این یاد مانند نهالی است که بدست بخشش کشتیم ، زود است که با برگ و بار تازه بی اندازه پدیدار شود . خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده ، اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا .

کتابُ عهدی

اگر افاقِ اعلیٰ از زخرف دنیا خالیست و لکن
 در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت ، میراث
 مرغوب لا عدل له گذاشتیم . گنج نگذاشتیم و بر
 رنج نیفزودیم . ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر
 مکنون . انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان :
 "ویل لكل همزة لمزه الذی جمع مالا و عدده ." ثروت
 عالم را وفائی نه . آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد
 لایق اعتنا نبوده نیست مگر علی قدر معلوم .
 مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و
 انزال آیات و اظهار بیّنات احقاد نار ضغینه و بغضاء
 بوده که شاید آفاق افئدة اهل عالم ، بنور اتفاق منور
 گردد و باسایش حقیقی فائز . و از افاق لوح الهی نیر
 این بیان لائح و مشرق باید کلّ بان ناظر باشند .

ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم بآنچه سبب
 ارتفاع مقامات شما است. بتقوی الله تمسک نمائید و
 بذیل معروف تشبث کنید. براستی میگویم لسان از
 برای ذکر خیر است او را بگفتار زشت میلانید. عفا
 الله عما سلف. از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند
 از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان ، اجتناب نمایند.
 مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه
 علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزیست بزرگ
 و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده
 و میشود. مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی
 تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی
 بمتابه آسمان لدی الرحمن ، مشهود. شمس و قمر سمع و
 بصر، و انجم او ، اخلاق منیره مزیئه. مقامش اعلی
 المقام و آثارش مربی امکان .

هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب
 طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه
 حمراء مذکور. خذ قدح عنایتی باسمى ثم اشرب منه

بذکری العزیز البدیع .

ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد

است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید . نزد

صاحبان بصرو اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و

علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل

شده ولکن جهال ارض چون مرتبای نفس و هوسند،

از حکمت‌های بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل .

یا اولیاء الله و امناءه ملوک ، مظاهر قدرت و

مطالع عزت و ثروت حقند در باره ایشان دعا کنید.

حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از

برای خود مقرر داشت . نزاع و جدال را نهی فرمود

نهیاً عظیماً فی الكتاب . هذا امر الله فی هذا الظهور

الأعظم و عصمه من حکم المحو و زینه بطراز الاثبات

انه هو العلیم الحکیم . مظاهر حکم و مطالع امر که

بطراز عدل و انصاف مزین اند بر کل اعانت آن

نفوس لازم . طوبی للامراء و العلماء فی البهاء اولئک

امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی . علیهم
بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود . در کتاب
اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش
انوار بخشش الهی ، لامع و ساطع و مشرق است . یا
اغصانی در وجود ، قوت عظیمه و قدرت کامله ، مکنون
و مستور ، باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او .
وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین
طراً بغصن اعظم ناظر باشند . انظروا ما انزلناه فی
کتابی الاقدس : " اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب
المبدأ فی المآل ، توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب
من هذا الاصل القدیم " . مقصود از این آیه مبارکه
غصن اعظم بوده . کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا
و انا الفضال الکریم . قد قدر الله مقام الغصن الاکبر
بعد مقامه انه هو الامر الحکیم . قد اصطفینا الاکبر
بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر . محبت اغصان بر
کلّ لازم و لکن ما قدر الله لهم حقاً فی اموال الناس .

یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله
و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم .

براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای
نصرت امر الهی . و جنودی که لایق این سردار است
اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست .

بگوای عباد ! اسباب نظم را سبب پریشانی

منماید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید . امید

آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل کلّ من عند الله ناظر
باشند و این کلمه علیا بمتابه آبست از برای اطفاء نار

ضعینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون

است . احزاب مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد

حقیقی فائز میشوند . انه يقول الحق و یهدی السبیل

و هو المقتدر العزیز الجمیل . احترام و ملاحظه اغصان

بر کلّ لازم لا عزاز امر و ارتفاع کلمه . و این حکم

از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور . طوبی

لمن فاز بما امر به من لدن آمر قدیم . و همچنین احترام

حرم و آل الله و افنان و منتسبین . نوصیکم بخدمه

الامم و اصلاح العالم .

از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه

که سبب حیات عالم و نجات امم است . نصایح قلم اعلی

را بگوش حقیقی اصغا نمائید . انها خیر لکم عمّا علی

الأرض . یشهد بذلك کتابی العزیز البدیع .

هو العزيز الباقي

اليوم اعظم امور ثبوت بر امر الله بوده و هست
 چه که شياطين از جميع اشطار ظاهر و بتمام مکر در
 تخریب حصن امر مشغول . بر هر نفسی از نفوس
 مطمئنه لازم که در کلّ احیان پناه بخداوند متعال
 برند که شاید محفوظ مانند . بر آن جناب لازم است که
 بقدر قوه در حفظ امر سعی نمایند که مبادا فراعنه بر
 جنود الهیه غلبه نمایند . این قول نظر بتکلیف
 آن جناب ذکر میشود و الا جند الله غالب بوده و خواهد
 بود . فاستقم على الامر ولا تلتفت الى احد فتوكل على
 الله المهيمن القيوم ان يا ورقة الاحديه تمسك بهذه
 الشجرة لئلا تسقط حين الذي تهبّ ارياح التفاق عن
 كل ماكر لعين . باری در این ایام شیطان باسم رحمن

دعوت مینماید و سامری بذکر ازلی ندا میکند و ابلیس
بنهایت تلبیس مشغول گشته ففرّوا عنه یا ملاً
الارض لعلّ انتم بلقاء الله ترزقون . ان شاء الله
امیدواریم که از بدایع الطاف لا یزالی و عنایات ابهائی از
صراط امر نلغزی و در کنف عصمة الله مستریح
شوی و الله یقول الحقّ و هو یهدی السّبیل . باری
این چند کلمه با قلم شکسته مرقوم شد و الرّوح علیک
و علی من معک و علی الذی سمّی بالکریم
من لدن عزیز حکیم .

هوالمبشرالمشفق الكريم

امروز امّ الكتاب امام وجوه احزاب ذكر
 مبدأ و مآب میفرماید . فی الحقیقه ایام ایامیست که
 شبه و مثل نداشته و ندارد . طوبی از برای نفوسیکه
 زماجیر قوم ایشانرا از حقّ منع ننمود بر صراط قائمند
 و بامانت و دیانت که از شرایط تقوی الله است مزین .
 جناب عبد آل ۹ علیه بهائی و عنایتی قصد جهات اولیاء
 نموده و با طلب کامل و استدعای فاضل از سماء فضل
 و عطا از برای هریک مسألت نموده آنچه را که سبب
 و علت ذکر ابدی و ثنای سرمدیست . لذا بحربیان
 بامواج برهان و فضل مقصود عالمیان ظاهر هر موجی بذکری ناطق :
 موج اول میفرماید یا معشر الأولیاء
 بایّامی فائزید که اکثر کتب عالم بذکرش مزین .
 امروز باید بنور اتحاد بشانی ظاهر باشید که جمیع عالم

از شرق و غرب بآن نور منور گردد.

موج دوم میفرماید یا قوم امروز احسن طراز عندالله امانت است . فضل و عطا از برای نفسی که باین زینت کبری مزین گشته .

موج سوم میفرماید روحا لکم یا اهل البهاء . لکم ان تظهروا بما یثبتُ به تقدیسُ ذاته عن المثل و الامثال و تنزیهُ کینونته عما قیل و قال .

موج چهارم میفرماید یا معشر الاحباب ضَعُوا ما ینزلکم و خذوا ما یرفعکم بهذا الاسم الذی به هاج عرف الله المقتدر المهیمن القیوم . سبحانک یا الهی و سیّدی و سندی احفظ اولیاءک من شرّ أعدائک ثمّ انصرهم بجنود قدرتک و سلطانک ثمّ اجعل کلّ عمل من أعمالهم سراجاً بین أعمال من فی ارضک لتبدّل الظلمة بالنور انک انت مالک الظهور و الحاکم فی يوم النّشور لا اله الا انت الحقّ علام الغیوب .

بسمی المهیمن علی الاسماء

حضرت خاتم انبیاء روح ماسواہ فداه از مشرق
 امر الہی ظاہر و با عنایت کبری و فضل بی منتهی
 ناس را بکلمہ توحید دعوت نمودند و مقصود
 آنکہ نفوس غافلہ را آگاہ فرمایند و از ظلمات شرک
 نجات بخشند . و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام
 کردند و وارد آوردند آنچه را کہ معشر انبیاء در جنّت
 علیا نوحہ نمودند . در انبیای قبل تفکر نما ہر یک
 باعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بجنون نسبت
 دادند و برخی را سحّار گفتند و حزبی را کذاب بمتابہ
 علمای ایران سالہا از حقّ جلّ جلالہ ظہور این ایّام را
 میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کلّ
 اعراض نمودند و برسفک دم اطہرش فتوی دادند .
 إنّک إذا سمعتَ تغرّادات حمّامة بیانی علی أغصان دوحۃ
 عرفانی قلّ الہی الہی أشہد بوحدانیّتک و فردانیّتک

وبأن ليس لك شريك في ملكك ولا شبيه في مملكتك .
أسألك بأمواج بحر قدرتك وإشراقات أنوار شمس
أحديتك بأن تحفظني من شر أعدائك وتقرّيني إليك .
أى ربّ ترانى مقبلاً إلى أفقك معرضاً عن دونك
أسألك بنار سدرتك ونور أمرک أن تكتبَ لى ما كتبتَه
لأصفيائك إنك أنت المقتدر
الغفور الكريم لا إله إلا
أنت العليم الحكيم .